

تشکیل حزب کارگر
سوسیال دموکرات روسیه

پیدایش فراکسیون
بلشویکها و منشویکها در داخل حزب

﴿۵﴾

* چه باید کرد؟

* در پائیز ۱۹۰۱- فوریه ۱۹۰۲ برشته تحریر در آمد.
نخستین بار در ماه مارس سال ۱۹۰۲ بصورت کتاب جداگانه ای بطبع رسید.
و. ای لنین. کلیات، چاپ چهارم روسی، جلد ۵، ص ۳۱۹-۴۹۴.

* از: آثار منتخب لنین

* در یک جلد

* تجدید چاپ سال ۱۳۵۳ _ ۱۹۷۴

* از انتشارات سازمان انقلابی حزب توده ایران در خارج از کشور

* بازنویس: حجت برزگر

* تاریخ پخش بخش آخر: ۱۳۸۳/۱۱/۱۷ (۲۰۰۵/۰۲/۰۵ میلادی)

* آدرس تماس با اتحادیه مارکسیستها از طریق پست الکترونیکی:

nasim@comhem.se

فهرست

صفحه

۳ ۵. «نقشه» ایجاد یک روزنامه سیاسی برای سراسر روسیه

۴ الف) چه کسی از مقاله «از چه باید شروع کرد؟» رنجیده است؟

۸ ب) آیا روزنامه میتواند سازمان دهنده دسته جمعی باشد؟

۱۸ ج) چگونه سازمانی برای ما لازم است؟

۲۳ ۶- پایان گفتار

۲۶ ۷- پیوست. کوشش برای متحد ساختن «ایسکرا» «رابوچیه دلو»

۳۱ ۸- اصلاحی در «چه باید کرد؟»

۳۲ * زیرنویس ها

۳۵ * توضیحات

ب. کریچفسکی («رابوچیه دلو» شماره ۱۰ ص ۳۰) ضمن اینکه ما را متهم میسازد باینکه می‌خواهیم «بوسیله مجزا نمودن تئوری از عمل، تئوری را بیک آئین بیجان مبدل سازیم» مینویسد: «بزرگترین خبط «ایسکرا» در این مورد «نقشه» سازمان عمومی حزبی (یعنی مقاله «از چه باید شروع کرد؟») است». مارتینف هم با او هم صدا شده اظهار میکند «تمایل «ایسکرا» که می‌خواهد از اهمیت سیر پیشرو مبارزه عادی روزمره در مقابل ترویج درخشان و مکمل بکاهد... منجر به طرح یک نقشه تشکیل حزب شده است که در شماره ۴ در مقاله «از چه باید شروع کرد؟» آنرا پیشنهاد مینماید» (همانجا ص ۶۱). بالاخره در این اواخر ل. نادژدین هم ملحق بجرگه کسانی گردید که از این «نقشه» (گیمه به علامت استهزاء این کلمه گذارده شده است) خشمگین شده اند. او در رساله موسوم به «کانون رولوتسی» («آستانه انقلاب») که همین حالا بدست ما رسیده است (نشریه «گروه سوسیالیستهای انقلابی») سوابدا که ما با آنها آشنائی داریم) مینویسد «حالا صحبت درباره سازمانی که یک روزنامه سراسر روسیه رشته پیوند آن باشد، - معنایش به ثمر رساندن خیالبافیها و فعالیت کابینه نشینی است» (ص ۱۲۶)، این نموداری از «مطبوعات بازی است» و غیره.

اینکه تروریست ما با مدافعین «سیر پیشرو مبارزه عادی روزمره» همفکر در آمد برای ما هیچ مایه تعجب نیست، مخصوصاً پس از آنکه ما، در فصل های مربوط به سیاست و سازمان، ریشه این نزدیکی را مورد مطالعه قرار دادیم. ولی ما هم اکنون بایستی خاطرنشان نمایم که فقط ل. نادژدین بود که کوشش نمود با خلوص نیت در افکار مندرجه در مقاله ای که از آن خوشش نیامده است تعمق نماید و سعی کرده است پاسخی در ماهیت امر به آن بدهد، - در صورتیکه «رابوچیه دلو» بهیچوجه در ماهیت امر سخن نرانده بلکه فقط کوشش نموده است با کمک یک مشت کلمات عوام فریبانه دور از نزاکت مسئله را در هم و پیچیده نماید. بنابراین، هر قدر هم که ناگوار باشد، باز ما مجبوریم قبلاً مدتی وقت خود را صرف پاک کردن اصطبل اوژیاس بنمائیم.

الف) چه کسی از مقاله «از چه باید شروع کرد؟»

رنجیده است؟

اکنون دسته گلی از عتاب و خطابی، که «رابوچیه دلو» نثار ما میکند، نقل می نمائیم. «این روزنامه نیست که میتواند تشکیلات حزبی را بوجود آورد بلکه برعکس»... «روزنامه ای که بر فراز حزب و خارج از کنترل وی قرار میگیرد و در سایه شبکه ای از عاملین خود مستقل از وی میباشد»... «چه معجزی است که «ایسکرا» سازمانهای واقعاً موجود سوسیال دموکراتیک آن حزبی را که خود وی به آن منسوب است فراموش کرده است؟»... «صاحبان پرنسیپهای محکم و دارندگان نقشه ای که با این پرنسیپها موافق است، در عین حال تنظیم کنندگان عالیمقام مبارزه حقیقی حزبنده که اجراء نقشه خود را بحزب تلقین میکنند»... «این نقشه، سازمانهای زنده و حیاتی ما را به عالم ارواح و اشباح میراند و میخواهد شبکه ای واهی از عاملین را به عالم وجود آورد»... «هر گاه نقشه «ایسکرا» جامه عمل بپوشد باعث خواهد شد که کلیه آثار حزب کارگری سوسیال دموکرات روسیه یعنی حزبی که در این کشور در حال بوجود آمدن است از میان برود»... «ارگان ترویج بدل بیک قانونگذار بدون کنترل و مطلق العنان تمام مبارزه عملی انقلابی میگردد»... «آیا روش حزب ما نسبت به تابعیت کامل خود از یک هیئت تحریری خودمختار چگونه باید باشد؟» و غیره و غیره.

چنانکه خواننده از مضمون و لحن این نقل قولها ملاحظه میکند «رابوچیه دلو» رنجیده است. ولی وی بخاطر خودش رنجیده بلکه بخاطر سازمانها و کمیته های حزب ما رنجیده است که گویا «ایسکرا» میخواسته است آنها را بعالم ارواح رانده و حتی رد و آثار آنها را نیز از بین ببرد. واقعاً که چه قیامتی برپا شده است! فقط یک چیز غریب بنظر می آید. مقاله «از چه باید شروع کرد؟» در ماه مه سال ۱۹۰۱ و مقالات «رابوچیه دلو» در ماه سپتامبر سال ۱۹۰۱ منتشر شده اند، اکنون هم نیمه ماه ژانویه سال ۱۹۰۲ است. طی تمام این پنج ماه (چه پیش از سپتامبر و چه پس از سپتامبر) هیچیک از کمیته ها و هیچیک از سازمانهای حزب برضد این هیولائی که میخواهد کمیته ها و سازمانها را به عالم ارواح و اشباح براند رسماً اقدام به اعتراض نکرده است! و حال آنکه در اینمدت، چه در «ایسکرا» و چه در بسیاری از نشریه های دیگر محلی، و غیر محلی، ده ها و صدها خبر از تمام اکناف روسیه درج شده. چطور شد که کسانی که آنها را میخواهند به عالم ارواح و اشباح برانند از این مطلب خبردار نشدند و از آن نرنجیدند _ ولی شخص ثالث رنجید؟

علت وقوع این امر این بود که کمیته ها و سازمانهای دیگر مشغول کار واقعی هستند و به بازی «دموکراتیسم» سرگرم نشده اند. کمیته ها مقاله «از چه باید شروع کرد؟» را خواندند

و دیدند که این کوششی است برای «طرح نقشه معین تشکیلاتی تا آنکه بتوان از تمام جوانب ساختن این تشکیلات اقدام نمود» و چون آنها بخوبی میدانستند و میدیدند که هیچیک از این «تمام جوانب» مادامکه بلزوم این بنا و بدرستی نقشه معماری آن اطمینان حاصل ننماید «به ساختمان آن اقدام نمیکند» لذا طبعاً فکر اینموضوع هم به مغزشان خطور نکرد که از جسارت اشخاصی که در «ایسکرا» گفته بودند: «نظر به اهمیت فوری مسئله ما تصمیم داریم از جانب خود طرح نقشه ایرا به رفقا تقدیم کنیم، که در رساله ایکه برای چاپ تهیه میشود مفصل تر شرح داده شده است» – «برنجند». آیا اگر غرضی در کار نمی بود ممکن بود کسی پی نبرد که اگر رفقا نقشه تقدیم شده را بپذیرند اقدام برای اجرای آن از روی «تبعیت» نبوده بلکه از روی اطمینان بلزوم این نقشه برای آرمان مشترک خواهد بود و اگر آنها نپذیرند آنوقت «طرح» آن (راستی که کلمه پرمدعائیت، اینطور نیست؟) همچنان بصورت یک طرح باقی خواهد ماند؟ آیا این عوام فریبی نیست که در جنگ علیه طرح یک نقشه نه تنها آنها «به باد ناسزا میگیرند» و به رفقا برای رد این نقشه مصلحت جوئی میکنند، – بلکه علاوه بر آن اشخاصی را نیز که در امر انقلابی کم تجربه اند علیه صاحبان این طرح تحریک می نمایند و اینکار را تنها برای این میکنند که چرا آنها جرأت کرده اند «قانون گذاری نمایند» و بعنوان «تنظیم کنندگان عالیمقام» قدم به میان گذارند، یعنی بخود جرأت داده اند طرح نقشه ای را پیشنهاد کنند؟؟ اگر بنا باشد در مقابل کوششی که به منظور بالا کشیدن فعالین محلی و رساندن نظریات، وظایف، نقشه ها و غیره آنها به درجه وسیعتری میشود، اعتراض کنند و این اعتراض نه فقط از لحاظ نادرستی این نظریات بلکه از نقطه نظر «رنجش» از اینکه چرا «میخواهند» ما را «بالا بکشند» باشد، آیا در اینصورت حزب ما میتواند ترقی کند و جلو برود؟ ل. نادژدین نیز نقشه ما را «به باد ناسزا گرفت» ولی با چنان عوام فریبی که دیگر نمیشود آنها فقط معلول ساده لوحی یا بدوی بودن نظریات سیاسی دانست، نامبرده تنزل نمود و تهمت «تفتیش نمودن حزب» را از همان ابتدا بطور قطع رد کرد. و باینواسطه است که به نادژدین در مقابل انتقادی که از نقشه کرده است میتوان و باید جوابی در ماهیت امر داد، و حال آنکه به «رابوچیه دلو» فقط میتوان با ابراز نفرت جواب داد.

و لیکن ابراز نفرت نسبت به نویسنده ای که به اندازه ای خود را تنزل میدهد که درباره «مطلق العنانی» و «تبعیت» جارو جنجال راه میاندازد ما را از وظیفه حل معضلاتی که اینگونه اشخاص برای خواننده فراهم می آورند خلاص نمیکند. اینجا است که ما میتوانیم واضح و آشکار به همه نشان دهیم که این جملات پیش پا افتاده در باره «دموکراتیسم وسیع» از چه قماش است. ما را به فراموش کردن کمیتها و به تمایل یا کوشش برای راندن آنها به عالم ارواح و اشباح و غیره متهم میسازند. چگونه میتوان باین اتهامات جواب داد و قتیکه

بنابر شرایط پنهانکاری، ما تقریباً هیچ واقعیتی را در باره روابط حقیقی خودمان با کمیته ها نمیتوانیم برای خواننده نقل کنیم؟ اشخاصی که اتهاماتی به ما میزنند که بسیار زننده و باعث تحریک جماعت است بعلت بی بندوباری و بی اعتنائی خود نسبت به وظایف یک نفر انقلابی، که باید مناسبات و روابطی را که دارد و یا برقرار مینماید و یا در تلاش برقرار کردن آنست، از نظر مردم بدقت پنهان نماید، از ما جلوتر می افتند. واضح است که ما از رقابت در صحنه «دموکراتیسم» با اینگونه اشخاص تا ابد دست میکشیم. و اما آنچه که مربوط به خواننده ای است که بر کارهای حزبی وقوف کامل ندارد، یگانه وسیله ادای وظیفه در قبال وی حکایت از آنچه وجود دارد و یا در im Werden * * در جریان وجود و پیدایش. مترجم * است نبوده بلکه حکایت از جزئی از آنچه است که وجود داشته و ذکر آن بعنوان کار گذشته جائز است.

بوند گوشه میزند که ما خیال «غصب کردن نام» (۷۵*) داریم، «اتحادیه» مقیم خارجه ما را به تشبث برای ازبین بردن رد و اثرهای حزب متهم میسازد. بفرمائید آقایان. ما چهار واقعه از کارهای گذشته را برای مردم نقل خواهیم کرد آنوقت رضایت کامل خاطر شما فراهم خواهد شد.

واقعه نخست (۷۶*). اعضای یکی از «اتحادهای مبارزه» که در تشکیل حزب ما و در فرستادن نماینده به آن کنگره حزبی که حزب را تأسیس نمود، شرکت بلاواسطه داشته اند با یکی از اعضای گروه «ایسکرا» در باره تأسیس یک کتابخانه مخصوص کارگری به منظور خدمت به نیازمندیهای تمام جنبش قرار مدار میگذارند. تأسیس کتابخانه کارگری میسر نمیگردد و رساله های «وظایف سوسیال دموکراتهای روس» و «قانون جدید کار در فابریکها» (۷۷*) که برای کتابخانه نامبرده نوشته شده بود بطریق غیر مستقیم و بوسیله اشخاص ثالث بخارجه رفته در همانجا بچاپ میرسد.

واقعه دوم. اعضای کمیته مرکزی بوند بیکی از اعضای گروه «ایسکرا» مراجعه می کنند و باصطلاح آنموقع بوند تشکیل یک «لابوراتوار ادبی» را پیشنهاد مینمایند. ضمناً آنها خاطرنشان میکنند که هرگاه انجام این امر میسر نگردد ممکن است جنبش ما خیلی به قهقهر رود. در نتیجه این مذاکرات رساله «رابوچیه دلو و راسی» («مسئله کارگر در روسیه») بوجود می آید. (۷۸*)

واقعه سوم. کمیته مرکزی بوند از طریق یکی از شهرهای کوچک ولایتی بیکی از اعضای «ایسکرا» مراجعه می کند و پیشنهاد مینماید که سردبیری چاپ جدید روزنامه «رابوچایا گازتا» را بر عهده خود گیرد و بدیهی است موافقت ویرا هم بدست می آورد. سپس این پیشنهاد تغییر میکند: نظر به تغییر جدید در هیئت تحریریه پیشنهاد همکاری با آنرا

مینمایند. بدیهیست در این امر هم موافقت میشود. مقالات زیرین (که نگاهداشتن آنها میسر شده است) فرستاده میشود: «برنامه ما» حاوی اعتراض مستقیم علیه برنشتینیسیم و تحولی که در مطبوعات علنی و در «رابوچایا میسل» رخ داده است؛ «وظیفه آئی ما» («تشکیل چنان ارگان حزبی که منظمأ نشر یافته و با تمام گروه های محلی رابطه نزدیک داشته باشد»؛ نارسائیهای «خرده کاری» رایج)؛ «مسئله مبرم» (تشریح اعتراض دائر براینکه نخست و قبل از اقدام به ایجاد یک ارگان عمومی باید فعالیت گروه های محلی را توسعه داد؛ اصرار در اهمیت درجه اول «تشکیلات انقلابی» - و اصرار در ضرورت «رساندن تشکیلات، انضباط و فن پنهانکاری به انتها درجه کمال»)(۷۹*.) پیشنهاد دائر به تجدید چاپ «رابوچایا گازتا» عملی نمیگردد و مقالات هم چاپ نشده باقی میمانند.

واقعه چهارم. عضو کمیته ای که موجبات تشکیل کنگره دوم حزب ما را فراهم مینماید، برنامه کنگره را به یکی از اعضاء گروه «ایسکرا» اطلاع میدهد و این گروه را نامزد دبیری روزنامه در حال احیاء «رابوچایا گازتا» میکند. این اقدام مقدماتی وی را، هم کمیته ای که وی به آن منسوب بود و هم کمیته مرکزی بوند تصویب مینمایند؛ گروه «ایسکرا» در باره محل و موقع کنگره دستور دریافت میکند، ولی (چون خاطر جمع نیست که آیا بنابه عللی خواهد توانست نماینده باین کنگره بفرستد یا نه) یک گزارش کتبی هم برای کنگره تنظیم مینماید. در گزارش نامبرده این فکر گنجانده میشود که ما تنها با انتخاب کمیته مرکزی مسئله متحد شدن را، در چنین موقعی که در پراکندگی کامل بسر میبریم، نه فقط حل نمیکنیم بلکه، هر آینه ناکامی تازه و سریع و کاملی که در این شرایط فقدان رایج پنهانکاری محتمل الوقوع است روی دهد، خطر آن میرود که ایده بزرگ ایجاد حزب در معرض رسوائی قرار گیرد؛ و از این رو باید کار را از اینجا شروع کرد که همه کمیته ها و همه سازمانهای دیگر به پشتیبانی از ارگان عمومی احیاء شده ای که عملاً همه کمیته ها را با رابطه حقیقی بیکدیگر مربوط و عملاً گروه رهبران تمام جنبش را آماده خواهد ساخت، دعوت شوند، - وقتی هم که چنین گروهی رشد نمود و مستحکم گردید کمیته ها و حزب به آسانی میتوانند این گروه را، که از طرف کمیته ها تشکیل گشته، تبدیل به کمیته مرکزی نمایند. اما کنگره در نتیجه یک سلسله عدم موفقیت ها تشکیل نمیگردد و گزارش نامبرده، در حالیکه فقط چند نفر از رفقا از آنجمله نمایندگان مختار یک کمیته آنرا خوانده بودند، بنا به مقتضیات پنهانکاری از بین برده میشود.

حال بگذار خود خواننده راجع به خصلت شیوه هائی نظیر کنایه بوند در موضوع غصب نام و یا نظیر برهان «رابوچیه دلو» مبنی براینکه ما میخواهیم کمیته های خود را به عالم ارواح و اشباح برانیم و سازمان حزب را با سازمان ترویج ایده یک روزنامه «تعویض کنیم» قضاوت

نماید. آری به همان کمیته ها بود که ما، بنابه دعوت‌های مکرری که کردند، در باره لزوم قبول نقشه معین و در باره کار عمومی گزارش داده ایم. همانا بخاطر تشکیلات حزبی بود که ما این نقشه را در مقالات مندرجه در «رابوچایا گازتا» و در گزارش به کنگره حزب حلاجی می‌کردیم، و اینهم باز بنابه دعوت آنهایی بود که چنان موقعیت بانفوذی را در حزب اشغال می‌کردند، که ابتکار احیاء (واقعی) حزب را بر عهده خود می‌گرفتند. و فقط بعد از آنکه کوششهای دوباره تشکیلات حزبی به منظور اینکه ارگان مرکزی حزب را باتفاق ما رسماً احیاء نمایند بناکامی گرائید، ما وظیفه مستقیم خود دانستیم ارگانی غیر رسمی بیرون بدهیم تا در صورتیکه رفقا بخواهند دست به آزمایش سومی بزنند دیگر در جلو خویش نتایج معینی از تجربه داشته باشند نه اینکه تنها تصوراتی مبتنی بر حدس. اگر دیگر بعضی از نتایج این تجربه در جلو چشم همه است و همه رفقا میتوانند قضاوت نمایند که آیا ما به وظیفه خود درست پی برده ایم یا نه و آیا چگونه باید درباره اشخاصی فکر کرد که از حسرت اینکه ما سعی می‌کردیم به عده ای ناپیگیری آنها را در مسئله «ملی» و به عده دیگر ناروایی تزلزل آنها را از لحاظ اصولی، مدلل سازیم، میکوشند کسانی را که از گذشته نزدیک بی اطلاعند به گمراهی اندازند.

ب) آیا روزنامه میتواند سازمان دهنده دسته جمعی، باشد؟

تمام جان کلام مقاله «از چه باید شروع کرد؟» در طرز برداشت همین مسئله و حل مثبت آن میباشد. تا حدی که ما میدانیم تنها کسیکه سعی کرده است این مسئله را از حیث ماهیت امر تحلیل نماید و لزوم دادن یک جواب منفی را به آن ثابت نماید ل. نادژدین است که ما دلائل او را بدون کم و کسر ذیلاً نقل میکنیم:

«...این موضوع که «ایسکرا» (شماره ۴) طرح مسئله لزوم ایجاد یک روزنامه برای سراسر روسیه را به میان آورده است بسیار مورد پسند ماست، ولی ما بهیچوجه نمیتوانیم با اینموضوع موافقت کنیم که این طرح با عنوان مقاله: «از چه باید شروع کرد؟» مطابقت داشته باشد. بدون شک این یکی از کارهای بینهایت مهم میباشد، اما شالوده یک سازمان پیکارجو را برای لحظه انقلاب نمیتواند این روزنامه یا یک سلسله اوراق عامه فهم و یا تلی از بیانیه تشکیل دهد. بایستی دست بکار ایجاد سازمانهای سیاسی نیرومندی در محلها گردید. ما فاقد اینگونه سازمانها هستیم، کار عمده ما فقط در میان کارگران روشنفکر بوده ولی توده ها تقریباً فقط مبارزه اقتصادی نموده اند. اگر در محلها سازمانهای سیاسی نیرومندی پروراند نشوند در اینصورت یک روزنامه برای سراسر روسیه، هر قدر هم خوب سازمان داده شده باشد،

چه کاری از عهده اش ساخته است؟ این همان شاخه مقدسی است که شعله ور است ولی نمیسوزد و هیچ کس را هم نمیسوزاند! «ایسکرا» تصور میکند که مردم در جریان کار برای آن، در پیرامون آن جمع و متشکل خواهند شد. ولی برای مردم بمراتب آسانتر است در پیرامون یک چیز مشخص تری جمع و متشکل شوند! این چیز هم میتواند و باید ایجاد جرائد محلی بطور وسیع، آماده نمودن فوری کارگران برای نمایشها و کار دائمی سازمانهای محلی در میان بیکاران باشد (انتشار خستگی ناپذیر اوراق و شبنامه ها، دعوت آنها به مجامع و دعوت به دفع فشار حکومت و غیره). باید در خود محل ها بکار جدی سیاسی دست زد و هنگامیکه ایجاد وحدت در این زمینه واقعی ضرورت یافت - آنوقت دیگر این یک چیز مصنوعی و روی کاغذ نخواهد بود، یک چنین وحدت کارهای محلی و تبدیل آن به یک کار واحد در سراسر روسیه چیزی نیست که بوسیله روزنامه بتوان بدست آورد!» («آستان انقلاب» ص ۵۴ چاپی روسی).

ما روی آن قسمتهائی از این قطعه فصیح و بلیغ تکیه نمودیم که به آشکارترین طرزی، هم عدم صحت قضاوت نویسنده را در باره نقشه ما نشان میدهد و هم بطور کلی عدم صحت نظریه او را که اینجا در نقطه مقابل نظریه «ایسکرا» قرار میدهد. اگر در محلها سازمانهای سیاسی نیرومندی پرورانده نشوند، - آنگاه بهترین روزنامه برای سراسر روسیه هم هیچ اهمیتی نخواهد داشت. - این کاملاً صحیح است. اما مسئله هم بر سر همین است که برای پرورش سازمانهای سیاسی نیرومند غیر از ایجاد روزنامه ای برای سراسر روسیه هیچ وسیله دیگری نیست. نویسنده، اساسی ترین اظهارات «ایسکرا» را که قبل از اقدام به تشریح نقشه خود بیان نموده از نظر انداخته است: لازم است «دعوت به ایجاد یک سازمان انقلابی نمود که قادر باشد تمام قوا را گرد آورد و نهضت را نه تنها اسماً بلکه حقیقتاً رهبری نماید، یا بعبارت دیگر باید همیشه برای پشتیبانی از هر اعتراض و طغیانی حاضر و آماده بود و از آن برای ازدیاد و تقویت نیروهای جنگی که بدرد نبرد قطعی بخورند استفاده نمود». «ایسکرا» سخن خود را ادامه داده مینویسد که حالا بعد از فوریه و مارس دیگر از نظر اصولی همه ما با این موضوع موافق خواهیم بود ولی ما موافقت اصولی لازم نداریم، بلکه برای ما حل عملی مسئله لازم است، لازمست فوراً چنان نقشه مشخصی برای ساختمان طرح نمود تا آنکه همه بی درنگ بخوانند و از جهات مختلف دست بساختمان بزنند. و حال آنکه باز هم میخواهند ما را از حل عملی مسئله بسوی حقیقتی عقب بکشند که از لحاظ اصولی صحیح، غیر قابل تردید و بزرگ ولی برای توده وسیع زحمتکشان واقعی کاملاً نامفهوم است: «پرورش سازمانهای سیاسی نیرومند!» آقای نویسنده محترم، حالا دیگر صحبت سر این نیست، بلکه سر اینستکه همانا چگونه باید پرورش داد و این عمل را بانجام رسانید!

این درست نیست که کار «عمده» ما فقط در میان کارگران روشنفکر بوده ولی توده‌ها تقریباً فقط مبارزه اقتصادی نموده اند». این تز با این شکل به تقابل کارگران روشنفکر و «توده» منجر میشود، که عملی است برای «سوابدا» عادی و ضمناً از ریشه خطا. کارگران روشنفکر ما هم در سالهای اخیر «تقریباً فقط مبارزه اقتصادی نموده اند». این از یک طرف از طرف دیگر تا زمانیکه ما مساعدت نکنیم که رهبران این مبارزه چه از میان کارگران روشنفکر و چه از میان روشنفکران پرورش یابند، توده‌ها اصولاً هیچوقت مبارزه سیاسی را نخواهند آموخت؛ و اما یک چنین رهبرانی فقط و فقط ممکن است از طریق ارزیابی مرتب و دائمی تمام جوانب زندگی سیاسی ما و تمام کوششهایی که از طرف طبقات مختلف و با موجبات مختلف برای اعتراض و مبارزه میشود، پرورش یابند. بدین سبب راستی مضحک است وقتیکه انسان از «پرورش سازمانهای سیاسی» سخن میراند و در عین حال «کار روی کاغذ» جرائد سیاسی را در نقطه مقابل «کار جدی سیاسی در خود محل» قرار میدهد! مگر نه اینستکه «ایسکرا» هم «نقشه» خود را در مورد روزنامه با «نقشه» تهیه موجبات آنچنان «آمادگی جنگی» تطبیق میدهد، که بتواند هم از جنبش بیکاران، هم از شورشهای دهقانان، هم از نارضایتی زمستوها و هم از «هیجان اهالی برضد قلدان افسارگسیخته تزاری» و غیره پشتیبانی نماید. هر کس که با جنبش آشناست بخوبی میداند که اکثریت هنگفت سازمانهای محلی در این باره حتی فکری هم نمیکند و بسیاری از دورنماهایی که در خصوص «کار جدی سیاسی» در اینجا منظور میشود یکبار هم از طرف هیچ سازمانی اجرا نشده است و مثلاً کوشش برای عطف توجه بسوی رشد عدم رضایت و اعتراض در میان روشنفکران زمستوها، دچار تعجبی آمیخته با آشفتگی هم از طرف نادر دین میگردد (که میگوید: «خدایا شاید این ارگان برای زمستوها باشد؟») مجله، «کانون» ص ۱۲۹) و هم از طرف اکونومیستها (نامه مندرجه در شماره ۱۲ «ایسکرا») و هم از طرف عده کثیری از پراتیسینهای دیگر. در یک چنین شرایطی، کار را فقط از اینجا میتوان «شروع کرد» که اشخاص را وادار نمود در باره همه این نکات بیاندیشند و کلیه اخگرهای هیجان و مبارزه فعالانه را یکجا جمع نموده و یک شعله واحد از آن تشکیل دهند. در زمان ما، که زمان تنزل وظایف سوسیال دموکراتیک است «کار جدی سیاسی» را فقط و فقط با تبلیغات جدی سیاسی میتوان شروع نمود و انجام آنها بدون یک روزنامه سرتاسری روسیه که زود بزود چاپ شده و صحیحاً منتشر گردد غیر ممکن است.

کسانی که «نقشه» «ایسکرا» را نموداری از «مطبوعات بازی» میدانند به ماهیت نقشه هیچ پی نبرده اند؛ آنها هدف را در آنچیزی میدانند که در لحظه حاضر به منزله مناسبترین وسیله وانمود میشود. این اشخاص آنقدر بخود زحمت ندادند که در آن دو مقایسه ای که

بوسیله آن نقشه پیشنهادی بطور روشنی تصویر میگشت تعمق نمایند. در «ایسکرا» گفته میشد که تشکیل یک روزنامه سیاسی برای سراسر روسیه بایستی آن ریسمان اساسی باشد که با در دست گرفتن آن ما بتوانیم این سازمان را (یعنی سازمان انقلابی را که همیشه حاضر به پشتیبانی از هر اعتراض و طغیانی است) همواره پیشرفت داده بر عمق و وسعت آن بیافزائیم. بفرمائید به بینیم: وقتی که بناها برای ساختمان یک بنای عظیم و کاملاً بی مانند سنگهایی را در نقاط مختلف می چینند اگر ریسمانی بکشند که به نصب صحیح سنگ ها کمک کند و مقصد نهائی کلیه کار را به آنها نشان بدهد و امکان بدهد که نه تنها هر سنگ بلکه هر قطعه سنگ بکار افتد و در نتیجه با اتصال قطعات قبلی و بعدی با یک شکل جامع و کاملی بالا برود، - آیا این عمل «کار روی کاغذ» محسوب میشود؟ و آیا ما در حیات حزبی خود بخصوص چنین لحظه ای را نمیگذرانیم که در آن هم سنگ داریم و هم بنا و چیزی که کسر است همان ریسمانی است که همه بتوانند آنرا ببینند و دستشانرا به آن بند کنند؟ بگذار فریاد بکشند که منظور ما از کشیدن ریسمان فرمان دادن است: آقایان، اگر ما میخواستیم فرماندهی کنیم عوض «ایسکرای شماره یک»، همانطوریکه بعضی از رفقا پیشنهاد کردند، مینوشتیم «رابوچایا گزتای شماره ۳» و اینرا هم، پس از وقایعی که فوقاً شرح آن رفت، کاملاً حق داشتیم بکنیم. ولی ما این کار را نکردیم: ما میخواستیم دست و بال خود را برای مبارزه آشتی ناپذیر بر ضد تمام سوسیال دموکراتهای دروغین باز نگاهداریم: ما میخواستیم به این ریسمان، اگر درست کشیده شده است احترام بگذارند و این احترام هم بواسطه صحت آن باشد نه بواسطه اینکه از طرف یک ارگان رسمی کشیده شده است.

ل. نادژدین معلم وار میگوید که - «مسئله متحد ساختن عملیات محلی در دست ارگانهای مرکزی در یک دایره سحرآمیزی افتاده است. وحدت مستلزم همگونی عناصر است و حال اینکه خود این همگونی را فقط بوسیله چیز متحد کننده ای میتوان ایجاد کرد، این چیز متحد کننده هم میبایستی محصول سازمانهای نیرومند محلی باشد که اکنون بکلی فاقد جنبه همگونی می باشند». این حقیقت هم بهمان اندازه حقیقت لزوم پرورش سازمانهای سیاسی نیرومند مسلم و بدون چون و چراست و بهمان اندازه هم بی ثمر است. در هر مسئله ای موضوع «دایره سحرآمیز» صدق میکند، زیرا زندگی سیاسی اصولاً عبارت از یک زنجیر بی انتهائی است که از یکرشته بی انتهائی از حلقه ها تشکیل یافته است. هنر یک مرد سیاسی هم در همین است که آن حلقه ایرا بیابد و سخت به آن بچسبد که کمتر از همه ممکن است از دستش بیرون رود، و در لحظه حاضر از همه مهمتر است و از همه بهتر میتواند تصرف تمام زنجیر را برای دارنده این حلقه تضمین نماید (۸۰*). اگر ما یک عده بنای مجرب و آنقدر هم آهنگ میداشتیم که میتوانستند بدون ریسمان سنگها را بجای خود نصب کنند (از

نظر تجریدی و انتزاعی البته این موضوع محال نیست) آنوقت چه بسا ما میتوانستیم حلقه دیگری را بگیریم. اما تمام مصیبت در سر همین است که ما هنوز این بناهای مجرب و هم آهنگ را نداریم و غالباً سنگها بيمورد نصب میشوند و از روی یک ریسمان عمومی تراز نمیشوند، بلکه آنقدر در هم برهم هستند که دشمن آنها را با یک زور درهم میریزد، گوئی این سنگ نیست بلکه دانه شن است.

مقایسه دیگر: _ «روزنامه نه فقط یک مروج دسته جمعی و مبلغ دسته جمعی است بلکه سازماندهی دسته جمعی نیز میباشد. از این حیث آنرا میتوان با چوب بستنی در اطراف عمارت در حال ساختمان مقایسه نمود. این چوب بست طرح عمارت را نشان میدهد، رابطه بین سازندگان مختلف را تسهیل و به آنها کمک میکند که کار را تقسیم نموده و نتایج عمومی را، که بواسطه کار متشکل بدست آمده است، از نظر بگذرانند» (۸۱*).* راستی که چقدر این شبیه به مبالغه ایست که یک ادیب کابینه نشین درباره کار خود میکند. چوب بست برای خود عمارت لازم نیست، چوب بست را از بدترین مصالح میسازند و برای مدت کوتاهی ساخته میشود و همینکه استخوان بندی عمارت تمام شد آنرا بجای هیزم بخاری استعمال میکنند. در قسمت ساختن سازمانهای انقلابی تجربه نشان میدهد که آنها را گاهی بدون چوب بست هم میتوان ساخت _ مثلاً سالهای هفتاد را بگیرید. ولی حالا حتی تصور آنرا هم نمیتوان نمود که ساختمانی که برای ما لازم است بدون چوب بست بالا برده شود.

نادژدین با این نکته موافق نیست و میگوید: «(ایسکرا) تصور میکند که مردم در جریان کار برای آن، در پیرامون آن جمع و متشکل خواهند شد. ولی برای مردم بمراتب آسانتر است که در پیرامون یک چیز مشخصتری جمع و متشکل شوند»... بسیار خوب: «در اطراف یک چیز مشخصتری آسانتر است»... یک ضرب المثل روسی میگوید: در چاه آب تف نکن شاید خودت از آن آب بنوشی. ولی مردمانی هستند که هیچ ابا ندارند از چاهی که در آن تف انداخته شده است آب بنوشند. چه مهملات بی سرو تهی که «نقادان» عالیمقام «مارکسیسم» علنی و طرفداران غیر علنی «رابوچایا میسل» بنام این مشخصتر بودن بهم نباقتند! ببینید چگونه این تنگ نظری، عدم ابتکار و بزدلی ما، که آنرا میخواهند با دلتلی سنتی از قبیل اینکه «در پیرامون یک چیز مشخص تر آسانتر است» موجه گردانند، به جنبش ما صدمه میزند! و آنوقت نادژدین که خود را نسبت به «حیات» بسیار حساس میداند و «کابینه نشینها» را سخت سرزنش میکند و «ایسکرا» را متهم باین ضعف مینماید (با ادعای به لطیفه گوئی) که همه چیز به چشمش «اکونومیسم» می آید، این نادژدین که تصور میکند از این تقسیم بندی به ارتدکس ها و منقدین بمراتب بالاتر قرار گرفته است، _ هیچ ملتفت نیست که با دلائل خود همان تنگ نظری را که از آن منزجر است ترویج میکند و از همان

چاهی آب مینوشد که پر از تف است! آری، صادقانه ترین انزجارها از تنگ نظری و آتشین ترین تمایلات برای بیدار کردن آنهاست که در مقابل تنگ نظری کرنش میکنند هنوز کافی نخواهد بود هر آینه شخص منزجر بخواهد بی سکان و بادبان طی طریق کند و همانند انقلابیون سالهای هفتاد بطور «خود به خودی» به «ترور تهییج کننده» و «ترور ارضی» و «ناقوس آشوب» و غیره متوسل گردد. بیائید این چیزهای «مشخصتر» را که به تصور نادژدین – جمع شدن و متشکل شدن در پیرامون آن «بمراتب آسانتر است» از نظر بگذرانیم: (۱) جرائد محلی؛ (۲) آماده شدن برای دموستراسیون ها؛ (۳) کار در میان بیکاران. از همان نظر اول نمایان است که تمام این چیزها تصادفی و توکلی گرفته شده است و تنها منظور هم این بوده است که یک چیزی گفته شود، زیرا بهر نظری هم که ما به آنها بنگریم باز با عقل درست نمی آید که از میان آنها بتوان چیزی پیدا کرد که بخصوص بدرد «جمع و متشکل نمودن» بخورد. خود نادژدین هم در چند صفحه بعد چنین میگوید: «وقت آن رسیده که صاف و ساده این حقیقت مسلم خاطرنشان گردد که: کار ما در محلها بسیار ناچیز است، کمیته ها ده یک آنچه را که میتوانند انجام بدهند انجام نمیدهند... آن مراکز متحد کننده ای که در حال حاضر داریم یک چیز موهومی است، این یک بوروکراتیسم انقلابی است که در آن اشخاص به یکدیگر درجه ژنرالی اعطاء میکنند و تا زمانی هم که سازمانهای نیرومند محلی بوجود نیایند کار بهمین منوال خواهد ماند». این کلمات در عین مبالغه آمیز بودن بدون شک حاوی حقایق تلخ بسیاری نیز هست و آیا براستی نادژدین بین کار اسف آور سازمانهای محلی از یکطرف و آن تنگنظری و محدودیت دامنه فعالیت فعالین، که اجتناب از آن با این عدم آمادگی فعالین محصور در چهار دیوار سازمانهای محلی غیر ممکن است رابطه ای نمی بیند؟ آیا او هم، مانند نویسنده ای که در «سوابدا» مقاله ای درباره سازمان نوشته است فراموش کرده است که چگونه دست زدن به انتشار وسیع جرائد محلی (از سال ۱۸۹۸) با قوت گرفتن خاص اکونومیسم و «خرده کاری» همراه بود؟ اصولاً حتی اگر میشد بطور نسبتاً رضایت بخش هم «مطبوعات وسیعی در محل» بوجود آورد (حال آنکه ما در فوق دیدیم که باستثنای بعضی موارد مخصوص اینموضوع غیرممکن است) باز هم ارگانهای محلی نمیتوانستند تمام قوای انقلابیون را برای حمله مشترک برضد حکومت مطلقه و رهبری مبارزه واحد «جمع و متشکل نمایند». نباید فراموش کرد که در اینجا صحبت فقط بر سر اهمیت «مجتمع کننده» و سازمان دهنده روزنامه است و ممکن بود ما از نادژدین که مدافع تفرقه است همان سؤال استهزاء آمیز خود او را کرده تکرار کنیم: «آیا ما از جایی یک نیروی ۲۰۰۰۰۰ نفری سازمان دهنده انقلابی بارث نگرفته ایم؟» و اما بعد «آماده کردن دموستراسیون ها» را هم نمیتوان در نقطه مقابل نقشه «ایسکرا» قرار داد ولو باین مناسبت

که این نقشه وسیعترین دموستراسیونها را بعنوان یکی از هدفها پیش بینی نموده است؛ مسئله فقط بر سر انتخاب وسایل عملی است. نادژدین در اینجا هم باز دچار در هم فکری شده و از نظر دور داشته است که «آماده نمودن» دموستراسیونها (که تاکنون اکثریت هنگفت آنها خودبخود برپا میشده است) فقط میتواند از طرف یک ارتش قبلاً «مجتمع و متشکل شده» بعمل آید و ما هم نمیتوانیم از عهده جمع و متشکل ساختن برائیم. و اما راجع به «کار در میان بیکاران». باز هم همان در هم فکری، زیرا اینهم یکی از عملیات جنگی یک ارتش بسیج شده است نه نقشه بسیج ارتش. اینرا که در اینجا نیز تا چه اندازه نادژدین به ضرر پراکندگی ما و فقدان «نیروی ۲۰۰۰۰۰ نفری» کم اهمیت میدهد از نکته ذیل میتوان دید. بسیاری اشخاص (منجمله نادژدین) به «ایسکرا» خرده گرفتند که در باره بیکاران خیلی کم خبر منتشر میکند و اخبار منتشره در خصوص وقایع روزمره زندگانی دهات تصادفی است. این خرده گیری وارد است ولی «ایسکرا» در اینجا «مقصر بی تقصیر است». ما کوشش میکنیم که «ریسمان» را بدهات هم «بکشیم» ولی بنا تقریباً در هیچ کجای آنجا نیست و لازم می آید هر کسی را، ولو یک واقعه معمولی به ما اطلاع بدهد، تشویق کنیم - بامید اینکه این تشویق به عده همکاران ما در این حیطه خواهد افزود و به همه ما خواهد آموخت که سرانجام از عهده انتخاب وقایع حقیقتاً برجسته هم برائیم. ولی برای آموختن باندازه ای وسیله کم است که بدون تعمیم آن در تمام روسیه چیزی برای آموختن وجود نخواهد داشت. بدون شک کسی که از حیث استعداد تبلیغاتی و اطلاع از زندگی ولگردان، ولو بطور تقریب هم تراز نادژدین باشد، ممکن است از راه تبلیغات میان بیکاران خدماتی برون از ارزش انجام دهد، - ولی اگر این شخص در صدد برنیاید که همه رفقای روسی را از هر قدمی که برمیدارد مطلع سازد و اینرا برای اشخاصی که هنوز توانائی ندارند دست بکار جدید بزنند سرمشق و نمونه قرار ندهد، - آنوقت این شخص استعداد خود را در خاک مدفون کرده است.

امروزه همه از اهمیت اتحاد و از لزوم «جمع و متشکل کردن» سخن میرانند ولی در اکثر موارد درست در نظر خود مجسم نمیکند که از چه باید شروع کرد و چگونه باید امر اتحاد را اجرا نمود. لابد همه تصدیق خواهند نمود که اگر ما بخواهیم محفلهای جداگانه - مثلاً محفلهای نواحی - یک شهر را «متحد نماییم» برای این کار مؤسسات عمومی لازم خواهد شد، یعنی نه تنها عنوان عمومی «اتحاد» بلکه کار واقعاً عمومی، مبادله اطلاعات و تجربه و نیرو و تقسیم وظایف نه تنها برحسب نواحی بلکه برحسب تخصص برای فعالیت در تمام شهر لازم خواهد شد. هرکس تصدیق خواهد کرد که یک دستگاه پنهانی بزرگ نمیتواند تنها با «وسائل» (البته هم وسائل مادی و هم انسانی) یک ناحیه خرج و دخل کند (اگر استعمال یک چنین اصطلاح بازرگانی جایز باشد) و در چنین عرصه تنگی استعداد یک نفر متخصص

پروبال نخواهد گرفت. همین نکته شامل اتحاد شهرهای مختلف نیز میباشد زیرا چنانچه از تاریخ جنبش سوسیال دموکراتیک ما معلوم میشود و معلوم هم شده است، عرصه ای نظیر محل جداگانه و منفرد بسی محدود است: ما در فوق این نکته را، هم از روی مثال تبلیغات سیاسی و هم کار تشکیلاتی بطور مبسوط ثابت نموده ایم. باید و حتماً باید و قبل از هر چیز باید این عرصه را توسعه داد، باید بین شهرها بر روی زمینه کار عمومی منظم یک رابطه واقعی برقرار نمود، زیرا پراکندگی، افرادی را که «گوئی در ته چاه نشسته اند» (این اصطلاح نویسنده یکی از نامه ها به «ایسکرا» است) و نمیدانند در روی زمین چه روی میدهد و از کی باید تعلیم بگیرند و چگونه باید برای خویش تجربه بدست آورند، چگونه آرزوی خود را برای یک فعالیت وسیع برآورده کنند - شدیداً تحت فشار قرار میدهد. و من باز هم به اصرار خود ادامه میدهم که این رابطه واقعی را فقط بر اساس یک روزنامه عمومی میتوان آغاز کرد که بمنزله یگانه مؤسسه عمومی منظم روس باشد و نتایج انواع کاملاً گوناگون فعالیت را جمع بندی نماید و بدینطریق افراد را تکان بدهد تا بطور خستگی ناپذیری در تمام راه های بیشماری که همانطور که همه راهها به رم منتهی میشوند، همه آنها نیز بسر منزل انقلاب منتهی میگردند، پیشروی نمایند. اگر ما اتحاد را فقط در گفتار نمیخواهیم در اینصورت لازم است که هر محفل محلی فوراً یک چهارم قوای خود را برای فعالیت در کار عمومی اختصاص دهد و در این قسمت روزنامه بی درنگ منظره عمومی یعنی وسعت و ماهیت کار را به آن (*۸۲) نشان خواهد داد، روزنامه نشان خواهد داد که چه کمبودی در فعالیت عمومی روس بیشتر از همه محسوس است، کجا تبلیغات نمیشود، در کجا رابطه ضعیف است و محفل مذکور کدام یک از چرخهای کوچک این مکانیسم عظیم عمومی را میتواند تعمیر یا بجای آن چرخ بهتری بگذارد. محفلی که هنوز بکار مشغول نشده و فقط در جستجوی کار است حالا دیگر این امکان برایش وجود دارد که مانند یک پیشه ور خرده کاری که در کارگاه دستی کوچک منفردی نشسته و نه از تکامل «صنایع» پیشین، و نه از چگونگی وضع عمومی طرز تولید صنایع موجوده از هیچیک با اطلاع نیست، کار خود را شروع نکرده بلکه مانند شرکت کننده در یک مؤسسه وسیعی شروع کند که تمام هجوم انقلاب عمومی برضد حکومت مطلقه را منعکس میسازد. و هر قدر که هر یک از این چرخهای کوچک کاملتر سوهانکاری شده باشد، هر قدر که عدّه کارکنان متخصص جزء برای کارهای عمومی فزونتر باشد، همانقدر هم شبکه ما وسیع تر خواهد شد و همانقدر عدم موفقیت های اجتناب ناپذیر، آشفتگی کمتری در صفوف عمومی تولید خواهد کرد.

تنها وظیفه توزیع روزنامه بخودی خود میتواند یک رابطه واقعی ایجاد کند (اگر این روزنامه لایق داشتن نام روزنامه باشد، یعنی اگر انتشارش مرتب باشد و مانند مجلات قطور

نباشد که یکبار در ماه منتشر میشود بلکه چهار بار در ماه منتشر شود). اکنون ارتباط بین شهرها برای مقاصد انقلابی یک امر فوق العاده نادر و یا لاقابل یک امر استثنائی است؛ ولی در آنصورت این ارتباطها مرتب خواهد شد و بدیهی است که نه تنها انتشار روزنامه بلکه همچنین (چیزیکه بمراتب مهم تر است) مبادله تجربه، اطلاعات، نیرو و وسائل را نیز تأمین خواهد نمود. آنوقت دامنه کارهای تشکیلاتی یکمرتبه چندین برابر وسیعتر خواهد شد، موفقیت یک محل همواره مشوق تکمیل بعدی آن خواهد شد و این تمایل را بوجود خواهد آورد که از تجربه موجوده رفقائی که در انتهای دیگر مملکت کار میکنند استفاده شود. در آنوقت فعالیت محلی از حالا بمراتب وسیع تر و همه جانبه تر خواهد شد؛ آنوقت مطالب مربوط به افشاء گریهای سیاسی و اقتصادی که از تمام روسیه گرد خواهد آمد بکارگران کلیه حرفه ها و کلیه پله های تکامل غذای فکری خواهد داد و برای گفتگو و مطالعه مسائل کاملاً گوناگون وسیله و موجب خواهد داد، همان مسائلی که در عین حال خواه بوسیله کنایات در مطبوعات علنی، خواه بوسیله صحبت‌هاییکه در مجامع میشود و خواه بوسیله اخبار «شرمسارانه» حکومت نیز بمیان آورده میشود. در آنوقت هر طغیان و هر نمایشی از کلیه جهات آن در تمام روسیه ارزیابی شده مورد بحث قرار خواهد گرفت و این میل را برخواهد انگیخت که از دیگران عقب نمانده از آنها بهتر کار شود _ (ما سوسیالیستها بهیچوجه مخالف هر قسم مسابقه و «رقابت» نیستیم!) و مقدمات آنچه که در وهله اول یک وضع خودبخودی پیدا کرده بود از روی آگاهی تهیه شود و از شرایط مناسب محل معین و یا لحظه معین برای تغییر شکل نقشه حمله و غیره استفاده گردد. در عین حال این جنب و جوش در فعالیت محلی، منجر باین نخواهد شد که مانند امروز، هر نمایش و یا هر شماره ای از روزنامه محلی باعث وارد آوردن فشار «محتضرانه» و مأیوسانه بتمام قوا و بخطر انداختن تمام افراد بشود زیرا از یکطرف برای پلیس خیلی دشوارتر خواهد بود که «ریشه» را بدست آورد برای اینکه نمیداند در کدام محل باید آنرا جستجو کند؛ از طرف دیگر کار عمومی منظم، افراد را عادت خواهد داد که نیروی یک یورش معینی را با وضع معین نیروهای دسته معینی از ارتش عمومی تطبیق دهند (اکنون تقریباً کسی ب فکر این تطابق نیست زیرا که از ده مورد نه مورد این یورشها خودبخودی صورت میگیرد) و بعلاوه این کار عمومی منظم، «نقل و انتقال» نه تنها مطبوعات بلکه نیروهای انقلابی را نیز از محلی به محل دیگر آسان خواهد نمود.

در حال حاضر همه این قوا در اکثر موارد نیروی خود را تا نفس واپسین صرف کارهای محدود محلی میکنند و حال آنکه در آنوقت ممکن خواهد شد و همیشه موجب پیدا میشود که یک مبلغ یا سازمانده نسبتاً لایق از یک نقطه بنقطه دیگر اعزام شود. این اشخاص کار را از مسافرت کوچکی بخرج حزب و برای کارهای حزبی، شروع نموده پس از آن کم کم عادت

خواهند کرد که کاملاً بخرج حزب زندگی کنند، انقلابی حرفه ای بشوند و خود را بتمام پیشوایان سیاسی حقیقی برسانند.

و هرگاه ما حقیقتاً باین مقصد نائل میگردیدیم که تمام و یا اکثریت عمده کمیته های محلی و گروهها و محفلهای محلی مجدانه اقدام به کار عمومی بنمایند، آنوقت ما میتوانستیم در آینده بسیار نزدیکی یک روزنامه هفتگی بیرون بدهیم که مرتباً با تیراژ ده ها هزار شماره در تمام روسیه منتشر گردد. این روزنامه حکم یک قسمت کوچکی از آن دم عظیم آهنگری را پیدا میکرد و هر جرعه مبارزه طبقاتی و خشم مردم را بیک حریق عمومی مبدل مینمود. در چنین صورتی در اطراف اینکار که بخودی خود هنوز خیلی بی سرو صدا و بسیار کوچک ولی منظم و بتمام معنی عمومی است، مرتباً یک ارتش دائمی از مبارزین مجرب گرد آمده تعلیم خواهد گرفت. آنوقت از پله ها و چوب بست های این ساختمان تشکیلاتی بزودی ازین انقلابیون ما ژلیابف های سوسیال دموکرات و از بین کارگران ما ببل های روس بالا رفته جلوه گری مینمودند و در رأس ارتش بسیج شده ای قرار میگرفتند و تمام مردم را برمیانگیختند تا با ننگ روسیه تصفیه حساب کنند.

این است آن چیزی که باید آرزو نمود!

* * *

«باید آرزو نمود!». این کلمات را نوشتم و بوحشت افتادم. بنظرم آمد که در «کنگره متحد کننده» (۸۲) نشسته ام، دبیران و کارکنان «رابوچیه دلو» هم روبروی من نشسته اند. و دفعته رفیق مارتینف از جا برمیخیزد و با لحن تهدید آمیز خطاب به من میگوید: «اجازه بدهید از شما بپرسم آیا هیئت تحریریه یک روزنامه مستقل بدون کسب اجازه قبلی از کمیته های حزبی حق آرزو کردن دارد؟» پس از او رفیق کریچفسکی از جا برمیخیزد (در حالیکه از لحاظ فلسفی گفته رفیق مارتینف را تکمیلتر میکند، همان رفیق مارتینفی را که خود مدتهاست گفته رفیق پلخانف را تکمیلتر نموده است) و با لحن تهدید آمیزتری میگوید: «من جلوتر میروم و میپرسم که آیا بطور کلی یک مارکسیست، اگر فراموش نکرده باشد که موافق گفته مارکس بشریت پیوسته وظائف عملی شدنی را در مقابل خود قرار میدهد و تاکتیک عبارتست از پروسه رشد وظایفی که با حزب در حال رشدند، _ حق آرزو کردن دارد؟».

تنها فکر این سئوالهای دهشت زا لرزه بر اندامم می اندازد و تمام فکر و خیالم این است که کجا پنهان شوم. سعی میکنم پشت سر پیسارف پنهان شوم.

پیسارف در باره اختلاف بین آرزو و واقعیت چنین نوشته است: «اختلاف با اختلاف فرق دارد. آرزوی من ممکن است بر سیر طبیعی حوادث پیشی گیرد یا اینکه بکلی از راه منحرف

شود و بسوئی رود که سیر طبیعی حوادث هرگز نمیتواند به آنجا برسد. در صورت نخست آرزو موجب هیچگونه ضرری نیست و حتی میتواند انرژی فرد زحمتکش را حفظ و تقویت نماید... در چنین آرزوهائی هیچ چیزی که بتواند نیروی کار را منحرف ساخته و یا فلج نماید وجود ندارد. حتی بکلی برعکس. اگر انسان اصلاً استعداد اینگونه آرزو کردن را نداشته باشد، هرگاه نتواند گاه بگاه جلوتر برود و نتواند تصویر کامل و جامع آن مخلوقی را که در زیر دست او در شرف تکوین است در مخیله خود مجسم نماید، - آنوقت من بهیچوجه نمیتوانم تصور بکنم که چه محرکی انسانرا مجبور خواهد کرد کارهای وسیع و خسته کننده ایرا در رشته علم و هنر و زندگی عملی آغاز نموده و آنرا بانجام رساند... اختلاف بین آرزو و واقعیت هیچ ضرری در بر نخواهد داشت. بشرطی که شخص آرزو کننده جداً به آرزوی خودش ایمان داشته باشد، با دقت تمام زندگی را از نظر بگذرانند، مشاهدات خود را با کاههای خیالی که در ذهن خود ساخته است مقایسه کند و بطور کلی از روی وجدان در اجرای تخیلات خویش کوشا باشد. وقتی بین آرزو و حیات یک نقطه تماسی موجود باشد آنوقت همه چیز خوب و رو براه است):

بدبختانه در جنبش ما اینگونه آرزوها خیلی کم یافت میشود. تقصیر هم بطور عمده بگردن نمایندگان انتقاد علنی و «دنباله روی» غیر علنی است که به هشیاری خود و «نزدیکی» خود به چیزهای «مشخص» می بالند.

ج) چگونه سازمانی برای ما لازم است؟

از آنچه که گذشت خواننده پی میبرد که «تاکتیک - نقشه» عبارت است از نفی دعوت فوری برای یورش و خواست «محاصره صحیح دژ دشمن» و یا بعبارت دیگر خواست تمرکز تمام قوا برای گردآوری و تشکیل و تجهیز یک ارتش دائمی. هنگامیکه ما «رابوچیه دلو» را بعلت پرش از «اکونومیسم» به داد و فریاد درباره یورش (که در آوریل ۱۹۰۱ در شماره ۶ «لیستک رابوچیه دلو» راه انداخته بود) تمسخر نمودیم، البته بر ما تاخت و ما را به «آئین پرستی خشک» و پی نبردن به وظیفه انقلابی و دعوت به حزم و احتیاط و غیره متهم نمود. بدیهیست این اتهامات بهیچوجه باعث تعجب ما نشد، زیرا از دهان کسانی بیرون می آید که فاقد هرگونه پایه اصولی هستند و با ایده ژرف اندیشانه «تاکتیک - پروسه» گریبان خود را خلاص میکنند. همینطور هم وقتی نادژدین، که بطورکلی باصول استوار برنامه و تاکتیک با حقارت عالیجنابانه ای مینگرد، چنین اتهاماتی را تکرار نمود، ما تعجب نکردیم. میگویند که تاریخ تکرار نمیشود. ولی نادژدین با تمام قوا کوشش میکند که تاریخ را

تکرار نماید و در حالیکه با حرارت تمام از تکاچف تقلید میکند به «فرهنگ مآبی انقلابی» حمله ور میشود و در باره «بصدا آوردن زنگ ناقوس آشوب» و «نقطه نظر» مخصوص «در آستانه انقلاب» و غیره فریاد میکشد. گویا نادژدین این روایت مشهور را فراموش کرده است که اگر اصل یک واقعه تاریخی تراژدی است – تقلید آن مضحکه میشود. آزمایش برای گرفتن حکومت که تهیه اش را مواعظ تکاچف دیده بود و اجرایش از طریق ترور «دهشت آور»، که واقعاً هم دهشت آور بود، انجام گرفت، – آزمایش عظیمی بود، ولی ترور «تهییج کننده» تکاچف کوچک مضحکه ای بیش نیست و بخصوص بیشتر مضحکه میشود وقتی آنرا با ایده متشکل ساختن کارگران میانه حال تکمیل میکنند.

نادژدین مینویسد، «اگر «ایسکرا» از دایره «مطبوعات بازی» خود پا بیرون میگذاشت آنگاه میدید که اینها (یعنی پدیده هائی مانند نامه کارگر مندرجه در «ایسکرا» شماره ۷) علامت این است که بزودی زود «یورش» آغاز خواهد شد و حالا (sic!) صحبت در باره سازمانی که بوسیله رشته هائی بیک روزنامه سراسر روسیه ای متصل باشد معنایش خیالبافی و فعالیت کابینه نشینی است». به بینید چه ژولیده فکری غیر قابل تصویری است: از یک طرف ترور تهییج کننده و «متشکل ساختن میانه حالان» همراه با این نظریه که جمع شدن در پیرامون چیزهای «مشخصتر» مثلاً در اطراف جراید محلی «بمراتب آسانتر است»، – و از طرف دیگر اظهار اینکه «حالا» صحبت در باره سازمان سراسر روسیه معنایش خیالبافی کابینه نشینان است یعنی بعبارت صریحتر و ساده تر «حالا» دیگر دیر است! ولی، حضرت آقای ل. نادژدین، سازمان وسیع جراید محلی چطور، – این که هنوز دیر نشده است؟ حال نظر و تاکتیک «ایسکرا» را با این موضوع مقایسه کنید: ترور «تهییج کننده» چیز بیمعنائی است، صحبت در باره متشکل ساختن بخصوص میانه حالان و دادن گسترش وسیع به جراید محلی معنایش گشودن هر دو لنگه در بروی اکونومیسم است. در باره یک سازمان واحد سراسر روسیه متشکل از انقلابیون باید سخن راند، و سخن راندن در باره آنها تا زمانیکه یورش حقیقی، نه یورش روی کاغذ، شروع شود دیر نیست.

نادژدین کلام خود را ادامه داده مینویسد: «آری در قسمت سازمان، کار ما بهیچوجه درخشان نیست، – آری «ایسکرا» کاملاً حق دارد که مینویسد توده عمده قوای جنگی ما را داوطلبان و عاصیان تشکیل میدهند... این که شما وضع قوای ما را هشیارانه در نظر میگیرید خوب است ولی چرا باید در این ضمن فراموش نمود که جماعت بهیچوجه از آن ما نیست و بدینسبب از ما نخواهد پرسید چه وقت باید عملیات جنگی را آغاز نمود و خودش «دست به عصیان خواهد زد»... وقتی هم که خود جماعت با نیروی خودبخودی و مخرب خود سر بلند کرد، آنگاه ممکن است «ارتش دائمی» را، که برای ایجاد یک سازمان فوق العاده

مرتب در داخل آن مدتها تهیه میدیدند ولی فرصت نیافتند آنها عملی کنند پایمال کند و عقب براند». (تکیه روی کلمات از ما است.)

منطق غریبی است! درست بهمان دلیل که «جماعت از آن ما نیست» داد و فریاد در باره «یورش» هم نامعقول و دور از نزاکت است، زیرا یورش عبارت از حمله یک ارتش دائمی است نه طغیان خودبخودی جماعت. درست بهمان دلیل که جماعت ممکن است ارتش دائمی را پایمال کند و عقب براند، ما نیز باید طوری برای «عملی کردن یک سازمان فوق العاده مرتب» در ارتش دائمی کار کنیم که حتماً «فرصت یابیم» خود را به جنبش خودبخودی برسانیم زیرا هر قدر بیشتر «فرصت یابیم» یک چنین تشکیلاتی بدهیم همانقدر هم بیشتر احتمال دارد که این ارتش از طرف جماعت پایمال نشده بلکه در صفوف اول و در رأس جماعت قرار گیرد. علت ژولیده فکری نادزدین این است که گمان میکند این ارتش دارای سازمان مرتب بکاری مشغول است که آنها از جماعت جدا میسازد، در صورتیکه در حقیقت این ارتش فقط مشغول تبلیغات سیاسی جامع و همه گیر است، یعنی مشغول کاری است که نیروی مخرب خودبخودی جماعت را با نیروی مخرب آگاه سازمان انقلابیون بیکدیگر نزدیک نموده و در یک واحد کل جمع مینماید. آقایان، شما تقصیر خودتانرا بگردن دیگران میاندازید زیرا که این دسته «سوابدا» است که ترور را داخل برنامه خود نموده و بدین ترتیب دعوت میکنند که سازمانی از تروریستها تشکیل شود، و چنین سازمانی هم ارتش ما را واقعاً از نزدیک شدن به جماعت، که هنوز متأسفانه در دست ما نیست و هنوز متأسفانه از ما نمیپرسد و یا ندرتاً میپرسد که چه وقت و چگونه باید عملیات جنگی را آغاز نمود، باز خواهد داشت.

نادزدین به ترسانیدن «ایسکرا» ادامه داده چنین میگوید: «اصلاً ما حتی متوجه خود انقلاب هم نخواهیم شد همانطوریکه وقایع کنونی را که مثل برفی بناگهان بر سر ما نازل شد متوجه نشدیم». این عبارت، در صورت ارتباط آن با مطالبی که فوقاً نقل شد، بیمعنی بودن «نقطه نظر» مخصوص «در آستانه انقلاب» را که «سوابدا» از خود وضع نموده است، آشکارا نشان میدهد (*۸۳). این «نقطه نظر» مخصوص، اگر بخواهیم صریح بگوئیم، باینجا منتهی میشود که «حالا» دیگر از موقع استدلال و آماده شدن گذشته است. اگر اینطور است پس، آقای دشمن محترم «مطبوعات بازی»، دیگر چه لازم بود که در ۱۳۲ صفحه چاپی «درباره مسائل تئوری (*۸۴) و تاکتیک» چیز بنویسید؟ آیا شما معتقد نیستید که از «نقطه نظر آستانه انقلاب» انتشار ۱۳۲ هزار ورقه حاوی شعار مختصر؛ «دشمن را بزن!» بمراتب بهتر بود؟

برای کسیکه مانند «ایسکرا» تبلیغات سیاسی در بین همه مردم را پایه تمام برنامه،

تاکتیک و کارهای تشکیلاتی خود قرار دهد، از همه کمتر این خطر هست که متوجه انقلاب نشود. کسانی که در تمام روسیه کارشان بهم بافتن ریسمانهای تشکیلاتی است که از یک روزنامه سراسر روسیه منشعب شده است، نه تنها حوادث بهاری را از نظر خود دور نداشتند بلکه برعکس به ما امکان دادند آن حوادث را پیش بینی نمائیم. آنها همچنین آن نمایشاتی را هم که در شماره ۱۳ و ۱۴ «ایسکرا» شرح آن رفته است از نظر خود دور نداشتند: برعکس آنها در آن نمایشات شرکت جستند و وظیفه خود را بخوبی دریافتند که باید به کمک جنبش خود بخودی جماعت بشتابند و در عین حال از طریق روزنامه به تمام رفقای روسی کمک می نمودند که از این نمایشات باخبر گشته و تجربیات حاصله از آنرا مورد استفاده قرار دهند. اگر آنها زنده بمانند انقلاب هم از نظر آنها دور نخواهد ماند، انقلابی که از ما قبل از هر چیز و بیش از هر چیزی خواستار داشتن تجربه در تبلیغات است، خواستار آنست که بتوانیم از هرگونه اعتراضی پشتیبانی کنیم (پشتیبانی بشیوه سوسیال دموکراسی) و جنبش خود بخودی را هدایت نمائیم و آنرا از اشتباهات دوستان و از دام دشمنان محفوظ داریم!

بدین طریق ما به آخرین نظریه ای رسیدیم، که ما را وادار میکند بویژه بر سر نقشه ایجاد سازمانی در پیرامون روزنامه سراسر روسیه از طریق کار مشترک در این روزنامه عمومی پافشاری کنیم. فقط یک چنین سازمانی است که قابلیت انعطاف لازم برای یک سازمان پیکارجوی سوسیال دموکراتیک یا به عبارت دیگر استعداد هم آهنگی فوری با شرایط کاملاً گوناگون و سریع التعمیر مبارزه را تأمین خواهد نمود و توانائی خواهد داد که «از یک طرف از جنگ آشکار با دشمنی که از لحاظ نیرو تفوق کامل داشته و تمام قوای خود را در یک نقطه جمع نموده است اجتناب گردد و از طرف دیگر از عدم چالاکی این دشمن استفاده شود و در آنجا و در آن لحظه ای که از همه کمتر انتظار میرود بوی حمله گردد». (۸۵*) اشتباه بزرگی بود هر آینه سازمان حزبی فقط بنابه حساب انفجار یا مبارزه در خیابانها و یا فقط بنابه حساب «سیر پیشرو مبارزه عادی روزمره» بنا میشود. ما باید کار روزمره خود را همواره انجام دهیم و همیشه برای همه چیز آماده باشیم زیرا که پیش بینی تغییر دوره های آرامش و تبدیل آن به دوره های انفجار در خیلی از مواقع تقریباً غیرممکن است و در موارد ممکن هم نمیتوان از آن برای تجدید ساختمان تشکیلات استفاده نمود زیرا یک چنین تبدیلی در یک کشور استبدادی بی نهایت سریع انجام میگیرد و گاهی فقط بیک تاخت و تاز شبانه فراشهای تزاری وابسته است. خود انقلاب را هم باید بشکل چند تغییر و تبدیل سریع بین انفجار و آرامش کم و بیش شدید در نظر مجسم کرد نه بشکل یک عمل منفرد (چنانچه ظاهراً نادزدین می پندارد). بدینجهت مضمون اصلی فعالیت سازمان حزبی ما و کانون این فعالیت باید کاری باشد که خواه در دوره قویترین انفجار انقلابی و خواه در دوره آرامش کامل هم

ممکن و هم لازم است، یعنی: کار تبلیغات سیاسی که در تمام روسیه متحداً صورت گرفته و تمام جهات زندگی را روشن سازد و وسیعترین توده ها را در نظر داشته باشد. این کار هم در روسیه فعلی بدون یک روزنامه برای سراسر روسیه، که خیلی زود بزود منتشر شود، غیر قابل تصور است. سازمانی که بخودی خود در پیرامون این روزنامه تشکیل می شود یعنی سازمان کارکنان این روزنامه (کارکنان بمعنی وسیع کلمه یعنی تمام کسانی که برای روزنامه کار می کنند) برای همه چیز، از حفظ حیثیت و اعتبار و ادامه کاری در حزب در لحظه بزرگترین اعمال «ظلم» انقلابی گرفته تا تهیه و تعیین و اجرای قیام مسلحانه همگانی حاضر و آماده است.

در حقیقت هم یکی از ناکامیهای کاملی را که وقوع آن برای ما یک امر بسیار عادی است در یک یا چند محل در نظر بگیرید. در صورتیکه کلیه سازمانهای محلی یک کار عمومی منظم واحد نداشته باشند این ناکامیها اغلب با قطع کار برای مدت چندین ماه توأم می شود. ولی در صورت وجود یک کار عمومی برای همه، - بفرض شدیدترین ناکامی ها باز هم کافی است دو سه نفر از اشخاص با انرژی چند هفته ای کار کنند تا اینکه محافل جدیدی از جوانان را که چنانچه میدانیم حتی اکنون هم بسیار سریع بوجود می آیند، با مرکز عمومی مربوط نمایند؛ - وقتی هم که این کار عمومی، که از این ناکامی آسیب دیده است، در مقابل چشم همه باشد، آنوقت ممکنست این محافل جدید با سرعت باز هم بیشتری بوجود آمده با آنها رابطه ایجاد نمایند.

از طرف دیگر قیام مردم را در نظر بگیرید. تصور می رود در زمان فعلی همه با این موافق خواهند بود که ما باید در فکر قیام باشیم و خود را برای آن آماده نماییم. اما چگونه آماده نماییم؟ کمیته مرکزی که نمیتواند در همه جا عاملینی برای تهیه قیام بگمارد! حتی اگر ما کمیته مرکزی هم میداشتیم باز هم در شرایط فعلی روسیه با چنین گماشتنی هیچ چیز بدست نمی آوردیم. برعکس شبکه ای از عاملین (۸۶*) که ضمن کار برای ایجاد و انتشار روزنامه عمومی بخودی خود تشکیل می یابد، احتیاج ندارد باینکه «بنشینند و منتظر باشد» که شعار قیام داده شود، بلکه کار منظمی را انجام میدهد که در صورت قیام احتمال کلی موفقیت را برای آن تضمین نماید. این همان کاریست که رابطه حزب را هم با وسیعترین توده های کارگری و هم با تمام قشرهایی که از حکومت مطلقه ناخوشنودند محکم خواهد نمود، و این همان چیزی است که برای قیام اهمیت بسیار دارد. در خلال این کار است که استعداد ارزیابی درست وضعیت سیاسی و بنابراین استعداد انتخاب لحظه مناسب برای قیام پرورش می یابد. این کار است که تمام سازمانهای محلی را عادت خواهد داد که در آن واحد بیک نوع مسائل سیاسی و وقایع و ماجراهائی که همه روسیه از آن در تشویق است پاسخ بدهند، و پاسخی که به این

«ماجرها» می‌دهند حتی الامکان با جدیت بیشتر، متحدالشکلت‌تر و عقلانی‌تر باشد، - قیام هم، چنانچه میدانیم، ذاتاً جدی‌ترین، متحدالشکلت‌ترین و عقلانی‌ترین «پاسخ» تمام مردم به حکومت است. بالاخره این کار است که تمام سازمانهای انقلابی را در تمام اطراف و اکناف روسیه عادت خواهد داد دائمی‌ترین و در عین حال مخفی‌ترین ارتباط‌ها را، که بوجود آورنده وحدت واقعی حزب است، برقرار نمایند و بدون وجود این ارتباط‌ها بحث دستجمعی در اطراف نقشه قیام و اتخاذ تدابیر لازم مقدماتی در آستانه آن، که باید در نهایت اختفاء بماند، غیرممکن است.

مختصر آنکه «نقشه تأسیس یک روزنامه برای سراسر روسیه» نه تنها ثمره کار کابینه نشینانی نیست که به آئین پرستی خشک و مطبوعات بازی مبتلا شده اند (بطوریکه بنظر برخی اشخاص که در این خصوص درست فکر نکرده بودند، رسیده است) بلکه برعکس عملی‌ترین نقشه ایست برای اینکه بتوان قیام را از همه طرف آغاز نمود و خود را برای آن آماده ساخت و در عین حال حتی برای یک دقیقه هم کار حیاتی روزمره خود را فراموش ننمود.

پایان گفتار

تاریخ سوسیال دموکراسی روس آشکارا به سه دوره تقسیم میگردد. دوره نخست قریب ده سال، یعنی تقریباً سالهای ۱۸۸۴-۱۸۹۴ را در بر میگیرد. این دوره - دوره پیدایش و تحکیم تئوری و برنامه سوسیال دموکراسی بود. تعداد طرفداران خط مشی جدید در روسیه از آحاد تجاوز نمیکرد. سوسیال دموکراسی وجود داشت ولی بدون جنبش کارگری و بدین ترتیب، بمثابة یک حزب سیاسی، تازه سیر تکامل جنینی خود را طی مینمود. دوره دوم سه تا چهار سال، یعنی سالهای ۱۸۹۴-۱۸۹۸ را در برمیگیرد. سوسیال دموکراسی، بمثابة یک جنبش اجتماعی، بمثابة غلیان توده های مردم، بمثابة یک حزب سیاسی پا بعرضه وجود میگذارد. این دوره - دوره کودکی و شباب است. علاقه عمومی روشنفکران بمبارزه علیه اصول ناردنیک و رفت و آمد آنها بین کارگران و علاقه عمومی کارگران به اعتصابات مانند یک بیماری همه گیری بسرعت شایع میشود. کامیابیهای فراوانی نصیب جنبش میگردد. اکثریت رهبران - اشخاص کاملاً جوانی هستند که هنوز به آن «سن سی و پنج سالگی»، که بنظر آقای ن. میخائیلوفسکی یکنوع سرحد طبیعی می آمد، نرسیده اند. اینان، که بعلت جوان بودن خود برای فعالیت عملی هنوز آماده نیستند، با سرعت شگفتی از میدان بدر میروند. ولی دامنه فعالیت آنها اغلب بسیار وسیع بود. طرز تفکر بسیاری از آنها در بدو امر مانند ناردوولتسی ها بود. تقریباً همه آنها در عنفوان جوانی خود با شوق

مفرطی مجذوب قهرمانان ترور بودند. برطرف ساختن تأثیر جذاب این سنت قهرمانانه به بهای مبارزه بدست می آمد و توأم با قطع علاقه با اشخاصی بود که میخواستند بهر قیمتی هست نسبت به ناردنایا ولیا وفادار بمانند و سوسیال دموکراتهای جوان برای آنها بسیار احترام قائل بودند. مبارزه وادار میکرد به کسب معلومات بپردازند، کتاب های غیرعلنی را متعلق بهر خط مشی که باشد بخوانند و جدا به بررسی مسائل مربوط به خط مشی علنی ناردنیکی بپردازند. سوسیال دموکراتها که در این مبارزه پرورش یافته بودند، بدون اینکه «دقیقه ای» خواه تئوری مارکسیسم را، که با پرتو فروزان خویش راه آنها را روشن ساخته بود و خواه وظیفه سرنگون ساختن حکومت مطلقه را از یاد ببرند، وارد جنبش کارگری میگشتند. تشکیل حزب در بهار سال ۱۸۹۸ برجسته ترین و در عین حال آخرین کار سوسیال دموکراتهای این دوران بود.

دوره سوم چنانکه دیدیم، مقدماتش در سال ۱۸۹۷ تهیه و در سال ۱۸۹۸ (۱۸۹۸-؟) کاملاً جانشین دوره دوم میگردد. این دوره - دوره پریشانی و گسیختگی و تزلزل است. هنگام شباب موقعی میرسد که صدای انسان دو رگ میشود. صدای سوسیال دموکراتهای روس این دوره هم همان حالت دورگ را پیدا کرد و در تألیفات آقایان استرووه و پروکویچ، بولگاکف و بردیایف از یکطرف و در تألیفات و. ای. و ر. م.، و ب. کریچفسکی و مارتینف از طرف دیگر آهنگهای جعلی بخود گرفت. ولی فقط رهبران جنبش بودند که از یکدیگر جدا گام برمیداشتند و به قهقرا میرفتند: خود جنبش برشد خویش ادامه میداد و گامهای عظیمی بجلو برمیداشت. مبارزه پرولتاریائی قشرهای جدیدی از کارگرانرا فرا میگرفت و در تمام روسیه شیوع می یافت و در عین حال بزنده شدن روح دموکراسی در میان دانشجویان و سایر قشرهای اهالی نیز بطور غیر مستقیم تأثیر میبخشید. ولی سطح آگاهی رهبران در قبال وسعت و نیروی غلیان خودبخودی کوتاه آمد؛ در اینموقع دیگر در میان سوسیال دموکراتها گروه دیگری تفوق یافته بود که از فعالیتی عبارت بود که تقریباً فقط با مطبوعات «علنی» مارکسیستی پرورش یافته بودند، و حال آنکه بهمان نسبتی که جنبش خودبخودی توده آگاهی بیشتری را از آنها خواستار میگشت بهمان نسبت هم بیشتر معلوم میگردد که این مطبوعات مارکسیستی «علنی» غیر کافی است. رهبران نه فقط از لحاظ تئوری («آزادی انتقاد») و از لحاظ عمل («خرده کاری») عقب می ماندند، بلکه به انواع و اقسام براهین پرآب و تاب میکوشیدند از این عقب ماندگی خویش دفاع هم بنمایند. سوسیال دموکراتیسم، خواه از طرف برنشتینیستهای مطبوعات علنی و خواه از طرف دنباله روان مطبوعات غیرعلنی بپایه تردیونیونیسیم تنزل داده میشد. برنامه "Credo" داشت جامه عمل بخود می پوشید، بویژه هنگامیکه «خرده کاری» سوسیال دموکراتها باعث رونق روشهای انقلابی غیر سوسیال دموکراتیک شده بود.

بنابراین اگر خواننده بر من خرده بگیرد که چرا من با این طول و تفصیل به بحث در اطراف «رابوچیه دلو» پرداختم، چنین جواب میدهم: «رابوچیه دلو» بدان علت کسب اهمیت «تاریخی» نمود که «روح» این دوره سوم را برجسته تر از همه در خود منعکس نموده است (۸۷*۰). این ر. م. پیگیر نبود بلکه کریچفسکی ها و مارتینف های متلون المزاج بودند که میتوانستند مظهر حقیقی پریشانی و تزلزل و آمادگی برای گذشت خواه در قبال «انتقاد» خواه در قبال «اکنومیسیم» و خواه در قبال تروریسم باشند. آنچه صفت مشخصه این دوره را معین میکند حقارت عالیجنابانه فلان یا بهمان ستایشگر «ذات مطلق» نسبت بکار عملی نیست بلکه همانا آمیختن پراتیسیسم ناچیز با لاقیدی تام نسبت به تئوری است. قهرمانان این دوره بیشتر به مبتذل نمودن «سخنان بزرگ» می پرداختند تا انکار مستقیم آن: سوسیالیسم علمی دیگر جنبه یک تئوری کامل انقلابی را از دست داده و تبدیل بیک نوع مخلوطی میگردد که از هر نوع کتاب درسی تازه آلمانی «آزادانه» مقداری مایع به آن علاوه مینمودند؛ شعار «مبارزه طبقاتی» نه فقط افراد را بجلو و بسوی فعالیت بیش از پیش جدیدتری سوق میداد، بلکه وسیله ای بود برای تسکین خاطر، زیرا که بالاخره «مبارزه اقتصادی با مبارزه سیاسی رابطه لاینفکی دارد»؛ ایده تشکیل حزب بعنوان دعوتی برای ایجاد یک سازمان پیکارجوی انقلابیون تلقی نمیشد بلکه یک نوع «بوروکراتیسم انقلابی» و «دموکراتیسم» بازی بچگانه را توجیه میکرد.

کی دوران سوم تمام و دوران چهارم (که در هر صورت علائم و قرائن بسیاری نوید آنرا میدهد) شروع خواهد شد اینرا ما نمیدانیم. ما در اینجا دیگر از رشته تاریخ گذشته وارد زمان حال و تا اندازه ای هم آینده میگردیم. ولی ما اطمینان قوی داریم که دوران چهارم به استواری مارکسیسم پیکارجو منجر خواهد شد و سوسیال دموکراسی روس از این بحران محکم و بالغ بیرون خواهد آمد و دسته واقعا پیش آهنگ انقلابیترین طبقه «برای تعویض» عقبدار اپورتونیستها پا بمیدان خواهد گذارد.

بعنوان دعوت برای این «تعویض» و با تلخیص تمام مطالب مذکوره در فوق، ما میتوانیم به پرسش: چه باید کرد؟ مختصراً چنین پاسخ دهیم.

باید دوره سوم را از میان برد.

کوشش برای متحد ساختن «ایسکرا»

با «رابوچیه دلو»

برای ما تشریح آن تاکتیکی باقی میماند که «ایسکرا» در مناسبات تشکیلاتی با «رابوچیه دلو» آنرا پذیرفته و همواره از آن پیروی نموده است. این تاکتیک در همان شماره اول «ایسکرا»، در مقاله راجع به «انشعاب در اتحادیه سوسیال دموکراتهای روس مقیم خارجه» کاملاً بیان شده است (۸۸*۸۸). ما فوراً بر این نقطه نظر قرار گرفتیم که «اتحادیه» فعلی «سوسیال دموکراتهای روس مقیم خارجه»، که در نخستین کنگره حزب ما بعنوان نماینده مقیم خارجه حزب شناخته شده بود، بدو سازمان منشعب گردیده است و باینجهت مسئله نمایندگی حزب لاینحل مانده و فقط موقتاً و بطور مشروط باین طریق حل شده است که در کنگره بین المللی پاریس برای دبیرخانه دائمی سوسیالیستی بین المللی از روسیه دو نفر عضو، یعنی از هر قسمت منشعبه «اتحادیه» یک نفر انتخاب گردد. ما اظهار داشتیم که در ماهیت امر «رابوچیه دلو» ذیحق نیست، ما از لحاظ اصولی جداً جانب گروه «آزادی کار» را گرفتیم ولی در عین حال از داخل شدن در جزئیات دلائل انشعاب خودداری نموده و خدمات «اتحادیه» را در رشته فعالیت صرفاً عملی متذکر گردیدیم (۸۹*۸۹).

بدین طریق روش ما تا اندازه ای روش انتظار بود: ما نسبت بعقیده ای که در میان اکثر سوسیال دموکراتهای روس حکمروا و دائر بر آن بود که دشمنان کاملاً مصمم اکونومیسم هم میتوانند دوش بدوش «اتحادیه» کار کنند گذشت قائل شدیم، زیرا «اتحادیه» بارها از لحاظ اصولی با گروه «آزادی کار» اظهار موافقت نموده بود و ظاهراً در مسائل اساسی تئوری و تاکتیک مدعی داشتن سیمای مستقلی نبود. صحت روش ما بطور غیر مستقیم از آنجا تأیید گردید که تقریباً همزمان با نشر شماره اول «ایسکرا» (ماه دسامبر سال ۱۹۰۰) از «اتحادیه» سه نفر عضو جدا شدند که باصطلاح «گروه مبتکرین» را تشکیل داده و بسازمانهای زیر: ۱) شعبه خارجی تشکیلات «ایسکرا»، ۲) تشکیلات انقلابی «سوسیال دموکرات» و ۳) «اتحادیه» مراجعه و برای اقدام به مذاکره در باره آشتی پیشنهاد میانجیگری نمودند. دو سازمان اول بلافاصله جواب موافق دادند، سازمان سوم - جواب رد داد. گو اینکه وقتی ناطقی در کنگره «متحد کننده» سال گذشته این واقعیات را بیان نمود، یکی از اعضاء هیئت رهبری «اتحادیه» اظهار داشت که علت رد پیشنهاد از طرف آنها منحصراً این بود که «اتحادیه» از ترکیب گروه مبتکرین رضایت نداشت. ذکر این توضیح را من وظیفه خود میدانم، ولی نمیتوانم از

جانب خود متذکر نشوم که بنظر من این توضیح رضایت بخش نیست: زیرا «اتحادیه» که از موافقت دو سازمان برای مذاکرات اطلاع داشت، میتواندست بوسیله میانجی دیگر و یا مستقیماً به آنها مراجعه کند.

در بهار سال ۱۹۰۱ هم مجله «زاریا» (شماره اول، ماه آوریل) و هم «ایسکرا» (شماره ۴، ماه مه) مستقیماً با «رابوچیه دلو» وارد جروبوت شدند. «ایسکرا» بویژه به مقاله «تحول تاریخی» «رابوچیه دلو» هجوم کرد که در ورقه آوریل خود، یعنی پس از وقایع بهار منتشر نموده و در آن در مورد شیفتگی به ترور و دعوت به «خونریزی» ناستواری نشان داده بود. باوجود این جروبوت باز «اتحادیه» برای تجدید مذاکرات در باره آشتی با میانجیگری گروه تازه «آشتی دهندگان»، جواب موافق داد. کنفرانس مقدماتی نمایندگان سه تشکیلات نامبرده، در ماه ژوئن انعقاد یافت و بر اساس «موافقت نامه اصولی» بسیار مفصلی، که از طرف «اتحادیه» در رساله «دو کنگره» و از طرف لیگا در رساله «اسناد کنگره» «متحد کننده» نشر شده بود، طرح قرارداد را تنظیم نمود.

مضمون این موافقت نامه اصولی (یا بنابه اصطلاحی که اکثراً برای آن قائلند: قطعنامه های کنفرانس ژوئن) با وضوح کاملی نشان میدهد که شرط حتمی ما برای اتحاد عبارت بود از نفی کاملاً قطعی تمام مظاهر اپورتونیسیم عموماً و اپورتونیسیم روس خصوصاً، در ماده اول گفته میشود: «ما هرگونه کوششی را بمنظور وارد ساختن اپورتونیسیم در مبارزه طبقاتی پرولتاریا نفی میکنیم - کوشش هائیکه بشکل باصطلاح اکونومیسم، برنشتینیسیم، میلرانیسم و امثال آن ابراز وجود نموده است». «دائرة فعالیت سوسیال دموکراسی... مبارزه مسلکی علیه تمام دشمنان مارکسیسم انقلابی را در برمیگیرد». (ماده ۴ بند - ج)؛ «سوسیال دموکراسی در هیچیک از رشته های فعالیت سازمانی و تبلیغاتی خود نباید وظیفه مبرم پرولتاریائی روس، یعنی سرنگون کردن حکومت مطلقه را حتی برای یکدقیقه فراموش کند» (۵، بند الف)؛ «تبلیغات نباید فقط در زمینه مبارزه روزمره کار روز مزدی با سرمایه باشد» (۵، بند - ب)؛ «بدون اینکه... مرحله مبارزه صرفاً اقتصادی و مبارزه برای خواسته های جداگانه سیاسی برسمیت شناخته شود...» (۵، بند - ج)؛ «ما انتقاد از جریاناتی را که... بدویت... و محدودیت شکل های پست جنبش را بدرجه پرنسیپ میرسانند برای جنبش مهم می شماریم» (۵، بند - د). حتی شخص کاملاً بیطرفی که با جزئی دقت این قطعنامه ها را خوانده باشد از همان فرمول بندی آنها ملاحظه خواهد نمود که این قطعنامه ها متوجه اشخاصی است که اپورتونیسیت و «اکونومیست» هستند و، ولو برای یکدقیقه هم بوده، وظیفه سرنگون کردن حکومت مطلقه را فراموش کرده اند، معتقد به تئوری مراحل بوده اند، محدودیت را بدرجه پرنسیپ میرسانده اند و غیره. و هر کس، ولو اندکی به جروبوتی که گروه «آزادی کار»،

«زاریا» و «ایسکرا» با «رابوچیه دلو» داشتند آشنا باشد حتی آنی تردید نمیکنند که این قطعنامه ها درست همان خطاهائی را که «رابوچیه دلو» بدان دچار میشد ماده به ماده رد مینماید. بنابراین هنگامیکه یکی از اعضای «اتحادیه» در کنگره «متحد کننده» اظهار داشت که علت نگارش مقالات شماره ۱۰ «رابوچیه دلو» «تحول تاریخی» نوین «اتحادیه» نبوده بلکه جنبه بی اندازه «مجرد» (۹۰*) قطعنامه ها بوده است - ناطقی که این حرفها را مورد استهزاء قرار داد کاملاً ذیحق بود. وی در جواب این حرف گفت که قطعنامه ها نه فقط مجرد نیستند بلکه بینهایت هم مشخص هستند: نظری به آنها کافیتست تا دیده شود که در اینجا «کسی را بدام می انداخته اند».

این عبارت اخیر موجب پیش آمد جالب توجهی در کنگره گردید. از یکطرف ب. کریچفسکی به کلمه «دام انداختن» چسبید و به تصور اینکه این عبارت بطور غیر ارادی از دهان گوینده پریده و نیت زشت ما («دام گستردن») را بروز داده است با جوش تمام فریاد زد: «چه کس بخصوص، چه کس را بدام می انداخته اند؟». پلخانف هم با لحن استهزاء آمیزی پرسید: «واقعاً هم چه کسی را؟»، ب. کریچفسکی جواب داد - «من به بطی الانتقالی رفیق پلخانف کمک میکنم و برایش توضیح میدهم که اینجا هیئت تحریریه «رابوچیه دلو» را بدام می انداخته اند (قهقهه عموم). ولی ما نگذاشتیم که بدامان اندازند!» (صدائی از طرف چپ: برای خودتان بدتر!). از طرف دیگر عضو گروه «مبارزه» (گروه آشتی دهندگان) در حالیکه با اصلاحات «اتحادیه» در قطعنامه ها مخالفت می ورزید به منظور دفاع از ناطق ما، اظهار داشت که عبارت «بدام می انداخته اند» ظاهراً در بحبوحه جروبوتس سهواً از دهان پریده است.

و اما من شخصاً چنین تصور میکنم که یک چنین «دفاعی» برای ناطقی که عبارت مذکور را استعمال نموده است نتیجه معکوس دارد. بعقیده من جمله «کسی را بدام می انداخته اند» «بمزاح گفته شده اما بجا گفته شده است»: ما همیشه «رابوچیه دلو» را متهم به ناستواری و تزلزل می نمودیم و از این رو طبیعی است بایستی کوشش میکردیم مچش را بگیریم که برای آینده این تزلزلات را غیرممکن سازیم. از نیت زشت در اینجا حتی سخنی هم نمیتواند در بین باشد زیرا مطلب برسر ناستواری اصولی بوده است. و ما توانستیم چنان دوستانه «مچ» «اتحادیه» را بگیریم (۹۱*) که خود ب. کریچفسکی و یک عضو دیگر هیئت رهبری «اتحادیه» قطعنامه های ماه ژوئن را امضا کردند.

مقالات شماره ۱۰ «رابوچیه دلو» (رفقای ما این شماره را تنها وقتی که برای شرکت در کنگره آمده بودند یعنی چند روز قبل از آغاز جلسات کنگره دیدند) صریحاً نشان داد که از تابستان تا پائیز در «اتحادیه» تحول جدیدی روی داده: اکونومیستها باز هم غالب آمده اند و

هیئت تحریریه مجله، که تابع «وزش باد» است، باز هم دست بکار این شده است که از «دو آتشه ترین برنشتینی ها» و «آزادی انتقاد» و از «جریان خودبخودی» دفاع کند و بزبان مارتینف «تئوری محدود شدن» میدان تأثیر و نفوذ سیاسی ما را (که گویا منظور از آن بغرنج کردن این نفوذ است) تبلیغ نماید. بار دیگر سخنان صائب پارووس تأیید گردید که میگفت مشکل است مچ یک نفر اپورتونیست را بوسیله فرمول گرفت: وی به آسانی هر فرمولی را امضا میکند و به آسانی هم عقب نشینی مینماید زیرا اپورتونیسم همانا عبارت است از فقدان اصول معین و ثابت. امروز اپورتونیستها هر نوع جد و جهدی را برای وارد نمودن اپورتونیسم نفی مینمایند، به هرگونه محدودیتی پشت پا میزنند و وعد و وعیدهای پرمطراق میدهند که «حتی آنی موضوع سرنگون کردن حکومت مطلقه را فراموش ننمایند» و «تبلیغاتشان را تنها در زمینه مبارزه روزمره کار روزمزدی با سرمایه» انجام ندهند و غیره و غیره. اما فردا طرز بیان خود را تغییر داده تحت عنوان دفاع از جریان خودبخودی، دفاع از سیر پیشرو مبارزه عادی روزمره و تمجید از خواست هائیکه نتایج محسوسی را نوید میدهند و غیره، باز دست به همان کار سابق خود میزنند. «اتحادیه» که کماکان تأکید میورزد در مقالات شماره ۱۰ «هیچگونه عقب نشینی ملحدانه ای از پرنسیپهای کلی طرح کنفرانس ندیده و نیببند» (دو کنگره ص ۲۶) بدینوسیله فقط بی استعدادی کامل یا عدم تمایل خود را بفهمیدن ماهیت اختلافات آشکار میسازد.

پس از شماره ۱۰ «رابوچیه دلو» برای ما فقط یک آزمایش باقی مانده بود و آن اینکه: مباحثه عمومی را شروع کنیم تا خاطر جمع شویم که آیا تمام «اتحادیه» با این مقالات و نیز با هیئت تحریریه خودش همبستگی دارد یا نه. «اتحادیه» بخصوص از این کار ما ناراضی است و ما را به داشتن قصد افشاندن تخم نفاق در «اتحادیه» و به مداخله در کار غیر و مانند آن متهم میسازد. این اتهامات علناً بی اساس است زیرا در بودن یک هیئت تحریریه انتخابی که با وزش کوچکترین نسیمی «تغییر جهت میدهد» همه چیز وابسته به همان وزش باد است و ما هم جهت این وزش را در جلسات محرمانه ای که غیر از اعضاء سازمانهائیکه برای متحد شدن جمع شده بودند کسی در آنها نبود تعیین میکردیم. اصلاحاتی که از طرف «اتحادیه» در مورد قطعنامه های ماه ژوئن پیشنهاد میشد آخرین نور امید ما را برای سازش از بین برد. این اصلاحات گواه مستندی بود بر تحول نوین به اکونومیسم و همبستگی اکثریت «اتحادیه» با شماره ۱۰ «رابوچیه دلو». از بین نمودارهای اپورتونیسم روی کلمات «باصطلاح اکونومیسم» خط زده شد (چونکه گویا این دو کلمه «مفهوم مبهمی دارند»، _ و حال آنکه از این استدلال فقط چنین نتیجه میشود که باید ماهیت این گمراهی را که وسیعاً رایج است دقیقتر معین کرد)، روی «میلرانیسم» هم خط زده شد (گرچه ب. کریچفسکی در

شماره ۲-۳ «رابوچیه دلو» ص ۸۳-۸۴ و از آنهم صریحتر در "Vorwärts" (۹۲*) از آن دفاع کرده بود). با وجود اینکه قطعنامه های ماه ژوئن وظیفه سوسیال دموکراسی را مبنی بر «رهبری بر کلیه نمودارهای مبارزه پرولتاریا علیه تمام اشکال ستم سیاسی، اقتصادی و اجتماعی» بطور صریح معین کرد و بدینوسیله خواستار آن بود که در تمام این نمودارهای مبارزه نقشه منظم و وحدت حکمفرما باشد، - معهدا «اتحادیه» کلماتی بکلی زائد اضافه مینمود دائر بر اینکه «مبارزه اقتصادی محرک مقتدر جنبش توده ای است» (این کلمات خودبخود مسلم است، ولی، با موجود بودن «اکونومیسیم» محدود این کلمات نمیتوانست بهانه ای برای تفسیر غلط بدست ندهد). علاوه بر آن در قطعنامه های ماه ژوئن اصلاحاتی میشد که «سیاست» را مستقیماً محدود میکرد، زیرا از یکطرف عبارت «ولو برای یک دقیقه» (نباید وظیفه سرنگون کردن حکومت مطلقه را فراموش نمود) حذف میشد و از طرف دیگر عبارت: «مبارزه اقتصادی وسیله ایستکه برای جلب توده ها به مبارزه فعال سیاسی از همه وسیع تر قابل استفاده است» اضافه میشد. واضح است که پس از وارد نمودن چنین اصلاحاتی تمام ناطقینی که طرف ما بودند ادامه مذاکرات را با کسانی که باز هم بسوی اکونومیسیم رو آورده و آزادی تردید و تزلزل را برای خود تأمین مینمایند - کاملاً بیفایده دانستند و یکی پس از دیگری از سخن گفتن امتناع نمودند.

«درست همان چیزی را که «اتحادیه» شرط sine qua non * ﴿مطلقاً لازم. مترجم﴾ استحکام سازش آینده، یعنی حفظ سیمای مستقل «رابوچیه دلو» و خودمختاری وی حساب میکرد، - «ایسکرا» سنگ راه سازش میدانست» («دو کنگره» ص ۲۵). این بسیار ناصحیح است. ما هیچگاه نسبت به خودمختاری «رابوچیه دلو» قصد تجاوز نداشته ایم (۹۳*) ولی سیمای مستقل آنرا اگر به معنی داشتن «سیمای مستقل» در مسائل اصولی تئوری و تاکتیک باشد، واقعاً هم بدون چون و چرا رد کرده ایم: مضمون قطعنامه های ماه ژوئن همانا نفی بی چون و چرای یک چنین سیمای مستقلی است، زیرا تکرار میکنیم که معنای این «سیمای مستقل» در عمل همیشه عبارت بود از انواع تزلزلاتی که وجود آن باعث تقویت آن پراکندگی و تفرقه ایست که در بین ما حکمفرما و از لحاظ حزبی تحمل ناپذیر است. «رابوچیه دلو» با مقالات مندرجه در شماره ۱۰ خود و با «اصلاحاتش» بروشنی نشان داد که همانا چنین سیمای مستقلی را میخواهد برای خود حفظ کند و چنین تمایلی طبعاً و بطور ناگزیر به گسیختگی و اعلان جنگ منجر گردید. اما اگر «رابوچیه دلو» «سیمای مستقل» خود را به وظایف ادبی معین محدود میکرد، در اینصورت همه ما حاضر بودیم آنرا قبول کنیم. و تقسیم صحیح این وظایف نیز بخودی خود معلوم میگردد: (۱) مجله علمی (۲) روزنامه سیاسی و (۳) مجموعه و رسالات بزبان ساده. کافی بود «رابوچیه دلو» با چنین

تقسیمی موافقت کند تا ثابت شود که صمیمانه مایل است بگمراهی هائیکه قطعنامه های ماه ژوئن علیه آنها صادر شده است کاملاً خاتمه دهد، فقط یک چنین تقسیمی میتواند هرگونه کشمکشهای احتمالی را برطرف کند و در حقیقت امر استحکام سازش را تأمین سازد و در عین حال پایه ای برای رونق نوین جنبش ما و کامیابیهای تازه آن بشود.

اکنون هیچ سوسیال دموکرات روسی نمیتواند شبهه ای داشته باشد که لزوم گسیختگی کامل روش انقلابی با روش اپورتونیستی معلول، مقتضیات «تشکیلاتی» نیست بلکه معلول آنست که اپورتونیستها میخواهند سیمای مستقل اپورتونیسم را پایدار ساخته و بوسیله استدلالهای کریچفسکی ها و مارتینف ها به مشوب ساختن اذهان ادامه دهند.

در پائیز ۱۹۰۱- فوریه ۱۹۰۲ برشته تحریر در آمد.

اصلاحی در «چه باید کرد؟»

«گروه مبتکرین» که من در صفحه ۱۴۱ (۹۴*) رساله «چه باید کرد؟» از آنها صحبت میکنم از من خواهش میکنند که در شرح مربوط به شرکت آنها در کوششی که برای آشتی دادن بین سازمانهای سوسیال دموکراتهای مقیم خارجه بعمل آمد اصلاحی بدینمضمون وارد نمایم: «از ۳ عضو این گروه فقط یک نفر در پایان سال ۱۹۰۰ از «اتحادیه» خارج شد ولی بقیه در سال ۱۹۰۱ از آن خارج شدند و این فقط پس از آن بود که مطمئن شدند ممکن نیست در کنفرانس سازمان «ایسکرا» در خارجه و «سازمان انقلابی سوسیال دموکرات» موافقت «اتحادیه» را جلب نمود - ضمناً خود مضمون پیشنهاد «گروه مبتکرین» نیز همین بود. هیئت رهبری «اتحادیه» ابتدا این پیشنهاد را رد کرد و علت امتناع خود را از شرکت در کنفرانس «عدم صلاحیت» اشخاصی توجیه میکرد که جزو «گروه مبتکرین» میانجی بودند، ضمناً «اتحادیه» اظهار تمایل نمود که با سازمان «ایسکرا» در خارجه مستقیماً داخل تماس شود. ولی بزودی هیئت رهبری «اتحادیه» به «گروه مبتکرین» اطلاع داد که پس از انتشار شماره اول «ایسکرا» که در آن مقاله ای در باره اشعاع در «اتحادیه»، درج شده بود تصمیم خود را تغییر داده و دیگر مایل نیست با «ایسکرا» داخل تماس شود. آیا پس از این جریان، اظهارات عضو هیئت رهبری «اتحادیه» را مبنی براینکه علت امتناع «اتحادیه» از شرکت در کنفرانس فقط و فقط عدم رضایت وی از ترکیب «گروه مبتکرین» است، چگونه میتوان تعبیر نمود؟ گرچه علت موافقت هیئت رهبری «اتحادیه» به شرکت در کنفرانس ژوئن سال گذشته نیز نامعلوم است زیرا: مقاله مندرجه در شماره اول «ایسکرا» بقوت خود باقی بود و مناسبات

«منفی» «ایسکرا» با «اتحادیه» در مندرجات جزوه اول «زاریا» و شماره چهارم «ایسکرا» که قبل از کنفرانس ژوئن منتشر شده بودند با وضوح باز هم بیشتری نمایان شده بود».

ن. لنین

«ایسکرا» شماره ۱۹، اول آوریل ۱۹۰۲

* زیرنویس ها

(۷۵*) «ایسکرا» شماره ۸، پاسخ کمیته مرکزی اتحادیه کل یهودیان روسیه و لهستان به مقالات ما راجع به مسئله ملی.

(۷۶*) ما این وقایع را عمداً به ترتیب وقوع آنها ذکر نمیکنیم (۸۰).

(۷۷*) رجوع شود به جلد دوم کلیات ص ۲۴۳ و ۲۹۹ - ه. ت.

(۷۸*) ضمناً مؤلف این رساله از من خواهش کرد که بگویم این رساله مانند رساله پیشین وی با این تصور به «اتحادیه» فرستاده شده بود که صاحب انتشار آن گروه «آزادی کار» است (به حکم برخی شرایط در اینموقع یعنی در ماه فوریه سال ۱۸۹۹ او نمیتوانست از تغییر و تبدیل هیئت تحریریه خبردار گردد) این رساله بزودی از طرف لیگا (۸۱) از نو بچاپ خواهد رسید.

(۷۹*) رجوع شود به جلد چهارم کلیات؛ چاپ چهارم روسی ص ۱۹۰-۱۹۴، ۱۹۵-۲۰۰ و ۲۰۱-۲۰۶ ه. ت.

(۸۰*) رفیق کریچفسکی و رفیق مارتینف! توجه شما را باین مظهر مشمئز کننده «مطلق العنانی» و «نفوذ بدون کنترل» و «تنظیم از بالا» و غیره جلب مینمایم. عجب بساطی است: میخواهد تمام زنجیر را تصرف کند!! فوری یک شکایت بنویسید. این خود یک موضوع حاضر و آماده ای برای دو سرمقاله در شماره ۱۲ «رابوچیه دلو» خواهد بود!

(۸۱*) مارتینف در «رابوچیه دلو» جمله اول این قسمت را نقل قول نموده (شماره ۱۰ ص ۶۲) ولی جمله دوم را مخصوصاً انداخته است گوئی بدینوسیله میخواهد نشان بدهد که میل ندارد وارد اصل مسئله بشود و یا توانائی اینرا ندارد که ماهیت قضیه را درک نماید.

(۸۲*) شرط: هر آینه محفل مزبور نسبت به خط مشی این روزنامه همدردی داشته باشد و همکاری با آن را برای کار مفید بداند، و از این همکاری تنها همکاری ادبی را در نظر نداشته بلکه بطور کلی هرگونه همکاری انقلابی را در نظر داشته باشد. یک تبصره برای

«رابوچیه دلو»: انقلابیونی که به کار ارزش می‌دهند نه به دموکراتیسم بازی – «همدردی» را از شرکت کاملاً فعال و زنده تفکیک نمیکنند، این شرط خودبخود مستتر است.

(۸۳*) رجوع شود به ص ۶۲ رساله «آستانه انقلاب» چاپ روسی.

(۸۴*) ضمناً باید گفت که نادژدین در کتاب خود موسوم به «نظری به مسائل تئوری» در قسمت مسائل تئوری، اگر از قسمت ذیل، که از «نقطه نظر آستانه انقلاب» بسیار جالب توجه است، صرف نظر شود، تقریباً هیچ چیز تازه نداده است: «در لحظه حاضر برنشتینیسمن من حیث المجموع جنبه حاد خود را برای ما از دست می‌دهد بقسمیکه این موضوع برای ما کاملاً علی السویه است که، آیا آقای آدامویچ ثابت خواهد کرد که آقای استرووه شایستگی داشتن حمایل و نشان را بدست آورده است و یا برعکس آقای استرووه گفته های آقای آدامویچ را تکذیب کند و حاضر باستعفاء نشود، – هر دوی اینها برای ما کاملاً یکسانست زیرا که ساعت قطعی انقلاب فرا میرسد» (ص ۱۱۰) ممکن نبود از این بهتر لاقیدی بی انتهای ل. نادژدین را در باره مسائل تئوری تصویر نمود. ما فرا رسیدن «آستانه انقلاب» را اعلام نموده ایم و باین سبب «کاملاً علی السویه است» که ارتدکسها خواهند توانست منقیدین را کاملاً از مواضع خود بیرون نمایند یا نه!! ولی این حکیم خردمند متوجه نیست که همانا در موقع انقلاب است که ما به نتایج مبارزه تئوریک علیه منقیدین احتیاج داریم تا بتوانیم علیه موقعیتی که آنها در عمل احراز کرده اند بطور قطعی مبارزه کنیم!

(۸۵*) «ایسکرا» شماره ۴: «از چه باید شروع کرد؟». – نادژدین مینویسد: «آن فرهنگ مآبان انقلابی که از نقطه نظر آستانه انقلاب پیروی نمیکنند از طولانی بودن مدت کار ذره ای هم نگرانی ندارند» (ص ۶۲). در این خصوص ما باید خاطر نشان کنیم که: اگر ما نتوانیم یک چنان تاکتیک سیاسی و یک چنان نقشه تشکیلاتی ترتیب بدهیم که حتماً برای مدت خیلی دور و درازی در نظر گرفته شده و در عین حال در همان سیر جریان این کار آمادگی حزب ما را به اینکه در هر حادثه غیر مترقبه و در هر زمانی که حوادث بسرعت جریان یابد، بتواند در سر پست خود ایستاده و وظیفه خود را انجام دهد، تضمین نماید – در اینصورت ما فقط ماجراجویان سیاسی ناچیزی بیش نخواهیم بود. فقط نادژدین، که از دیروز خودش را سوسیال دموکرات مینامد، میتواند فراموش کند که هدف سوسیال دموکراسی تغییر اساسی شرایط حیات تمام بشریت است و بدینسبب یک سوسیال دموکرات حق ندارد از مسئله طولانی بودن مدت کار «نگران گردد».

(۸۶*) هیهات، هیهات! باز هم این کلمه موحش «عامل» که اینقدر بگوش دموکرات مآب مارتینفها ثقیل می آید از دهان من پرید! برای من تعجب آور است که چرا این کلمه مردان نامی سالهای هفتاد را متغیر نمیکرد ولی خرده کاران سالهای نود را متغیر میکنند؟ من این

کلمه را می‌پسندم زیرا این کلمه بطور واضح و روشن اشاره ایست به آن کار عمومی که تمام عاملین اندیشه و اعمال خود را تابع آن مینمایند و اگر لازم باشد کلمه دیگری جانشین آن شود، آنوقت من فقط میتوانم کلمه «کارکنان» را اختیار نمایم، آنهم در صورتیکه از این کلمه تا حدی به وی مطبوعات بازی و ابهام بمشام نیاید. ولی ما به یک سازمان جنگی عاملین احتیاج داریم. آن مارتینف های کثیرالعهده (بخصوص مارتینف های مقیم خارجه) هم که دوست دارند «به یکدیگر بعنوان تعارف و خوش آمد ژنرال خطاب نمایند»، ممکن است بجای عبارت «عامل قسمت صدور پاسپرت» – عبارت «ریاست کل قسمت تأمین پاسپرت برای انقلابیون» و غیره را استعمال نمایند.

(۸۷*) من میتوانستم با ضرب المثل آلمانی هم جواب بدهم که میگوید: Den Sack schlagt man, den Esel meint man, که میتوان آنرا چنین ترجمه نمود: گربه خانه را میزنند تا عروس حساب کار خودش را بکند. تنها «رابوچیه دلو» نبود بلکه توده وسیعی از پراتیسین ها و تئوریسینها نیز میل مفراطی به «انتقاد» مد شده پیدا کرده بودند و در مسئله جنبش خودبخودی دچار ژولیده فکری شده، و در مورد درک وظایف سیاسی و تشکیلاتی ما، از سوسیال دموکراتیسم منحرف شده راه تردیونیونیسم را در پیش میگرفتند.

(۸۸*) رجوع شود به جلد ۴ کلیات چاپ چهارم روسی، ص ۳۵۳-۳۵۴ ه. ت.

(۸۹*) مبنای این قضاوت در باره انشعاب نه فقط آشنائی با مطبوعات بلکه همچنین مدارکی بود که در خارجه از طرف بعضی از اعضای سازمان ما، که به آنجا رفته بودند، گرد آورده شده بود.

(۹۰*) این ادعا در «دو کنگره» هم تکرار شده است، ص ۲۵ چاپ روسی.

(۹۱*) بدینطریق: ما در مقدمه قطعنامه های ماه ژوئن گفتیم که سوسیال دموکراسی روس من حیث المجموع همیشه از پرنسیپهای گروه «آزادی کار» پیروی میکرد و خدمت «اتحادیه» بویژه عبارت از فعالیت نشریاتی و سازمانی وی بوده است. بعبارت دیگر ما اظهار آمادگی کامل میکردیم که از تمام گذشته ها صرف نظر کنیم و اعتراف نمائیم که عمل رفقای «اتحادیه ای» ما (برای کار) مفید بوده است، بشرط آنکه آن تزلزلاتی که ما کوشش میکردیم آنرا «بدام اندازیم» کاملاً موقوف شود. هر شخص بیغرضی وقتی که قطعنامه های ماه ژوئن را بخواند همینطور هم خواهد فهمید. اما وقتیکه «اتحادیه» اکنون، بعد از آنکه با تحول جدید خود بسوی اکونومیسم (در مقالات شماره ۱۰ و در تصحیحات) باعث ایجاد گسیختگی شده است بخاطر این سخنانی که در باره خدمات وی گفته شده است، با طمانینه ما را به عدم حقانیت متهم می نماید، آنوقت البته در مقابل یک چنین اتهامی فقط باید با تبسم پاسخ داد.

(۹۲*) در اینخصوص در "Vorwarts" بین هیئت تحریریه کنونی وی و کائوتسکی و «زاریا» جروبحث شروع شد. ما خوانندگان روسی را حتماً با این جروبحث آشنا خواهیم ساخت.

(۹۳*) اگر آن جلسات مشورتی هیئت تحریریه را، که بمناسبت تأسیس شورای عالی عمومی سازمانهای متحده انعقاد یافت و در ماه ژوئن «رابوچیه دلو» نیز با انعقاد آن موافقت نموده بود، محدود کردن خودمختاری حساب نکنیم.

(۹۴*) رجوع شود به ص ۱۴۵ کتاب حاضر. مترجم: ﴿در همین فایل، مقاله: «کوشش برای متحد ساختن «ایسکرا» با «رابوچیه دلو». حجت﴾.

* توضیحات

(۸۰) این تبصره را لنین به منظور رعایت پنهانکاری ذکر نموده است. وقایع به همان ترتیبی که حقیقتاً روی داده در اینجا ذکر شده است.

(۸۱) لیگا - منظور «لیگای (جمعیت) سوسیال دموکراتهای انقلابی روس در خارجه» است که در اکتبر سال ۱۹۰۱ به ابتکار و. ای. لنین تشکیل شده بود و طرفداران «ایسکرا» را در خود متحد میکرد. لیگا پس از کنگره دوم حزب سوسیال دموکرات کارگری روسیه تکیه گاه منشویکها گردید.

(۸۲) «کنگره متحد کننده» - کنگره سازمانهای سوسیال دموکراسی در خارجه («اتحادیه سوسیال دموکراتها»، «کمیته بوند در خارجه»، سازمان «سوسیال دموکرات»، سازمان «ایسکرا - زاریا» و سازمان روزنامه «باریا») در اکتبر سال ۱۹۰۱ در زوریخ تشکیل شد. این کنگره با گسیختگی کامل روابط بین «ایسکرائیها» و اپورتونیستها پایان رسید.

﴿پایان. حجت﴾